

## تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان (دوره فتوحات اسلامی تا پایان دوره امویان)

پروین ترکمنی آذر

دانشیار پژوهشی تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### چکیده

آنچه مسلمانان را به سوی فتوحات هدایت کرد، در مرحله اول جهان‌شمولی دین اسلام و آموزه‌های قرآنی مبنی بر غلبه حاکمیت اسلامی بر جهان بود. حاکمیت اسلامی در رابطه با حاکمیت‌های غیر اسلامی و اتحاد غیر مسلمان - اهل کتاب و مشرکان - از ضوابط و قواعد متفاوت پیروی می‌کرد. در رویارویی با حاکمیت‌های غیر اسلامی اصل غلبه بر آن بود و مردم غیر مسلمان اگر مشرک بودند، دو گزینه انتخابی داشتند: یا مسلمان شوند یا نبرد کنند، ولی در مورد اهل کتاب گزینه سوم نیز وجود داشت؛ یا مسلمان شوند یا جزیه بپردازند یا جنگ کنند. با ایرانیان معجوس بر اساس آموزه‌های قرآنی و سنت پیامبر(ص) همانند اهل کتاب عمل شد.

رویارویی مسلمانان با حاکمیت ساسانی و ورود به سرزمین ایران از زمان خلافت عمر، خلیفه دوم، آغاز شد و در دوره خلافت عثمان تقریباً بیشتر مناطق ایران به جنگ یا صلح فتح شد. در دوره امویان فتوحات بیشتر به آن سوی مرزهای شرقی ایران کشیده شد. این فتوحات که در مرحله آغازین انگیزه اعتقادی داشت، خیلی زود به جنگ قدرت با اهداف اقتصادی تبدیل شد که نتیجه آن تخریب، کشتار، ویرانگری، اسارت و تجاوز به حقوق طبیعی و انسانی مردم مناطق مفتوحه بود.

فرهنگ، ۶۸؛ زمستان ۸۷؛ صص ۱۱۰-۵۹

تصمیم در مورد بستن قرارداد صلح و چگونگی آن از اختیارات فرماندهان سپاه اسلام بود. این افراد که در فتوحات نخستین از صحابه، علما و فقهای اسلام انتخاب می‌شدند، به تدریج جای خود را به افرادی صرفاً نظامی دادند که بعضاً با مشاورانی از فقها همراهی می‌شدند. شواهد تاریخی حاکی از آن است که فرماندهان اغلب از دستورات خلفا و مشاوران دینی سرپیچی و بر خلاف موازین اسلامی عمل می‌کرده‌اند.

قراردادها اسنادی رسمی تلقی می‌شد که در آن نام دو طرف - فرمانده مسلمان و نام طرف دیگر قرارداد، مرزبانان یا دهقانان یا نمایندگان مردم - نویسنده و شهود که حضور آنان در واقع نشانگر استحکام ضمانت اجرایی قرارداد بود، ذکر می‌شد. مفاد قراردادها که در ابتدا با آموزه‌های قرآنی و سنت عملی پیامبر همخوانی داشت، به تدریج بر اساس نیازهای مالی، سیاسی و نظامی گزینه‌های جدیدی به آن افزوده شد که بعضی از آنها فاقد هر گونه پشتوانه اسلامی و انسانی بود؛ از جمله اسکان عرب‌ها در خانه‌های مردم مناطق مفتوحه و مجازات مرگ برای ایرانی که فردی مسلمان را بزند، مهر نهادن بر گردن ایرانیان برای احتساب خراج و ... گنجانیدن این مواد تجاوز آشکار به حقوق طبیعی و حریم خصوصی مردم و مغایر با احکام و اصول اسلامی است.

در دوره اموی حکام خراسان فتوحات را به مثابه پاداش مالی در قبال همکاری با حکومت اموی می‌دانستند. گزارش فتوحات و قراردادهای منعقد شده در دوره اموی از طرفی نشان از ضعف سپاه عرب‌ها در مقابل مردم مرزهای شرقی ایران دارد و از سویی دیگر مبین اهداف و رفتار غیر اسلامی آنان با مردم غیر مسلمان بود. قراردادهای بیشتر تعهدات مالی بود و دریافت جزیه به دعوت به اسلام - که هدف اصلی گسترش حاکمیت اسلامی بود - ترجیح داده می‌شد.

#### مقدمه

شکست ساسانیان از مسلمانان عرب در مرزهای مشترک دلایل بسیار داشته است. یک دسته از علل مربوط به حکومت ساسانی است که چرایی و چگونگی آن را باید در ایران و مسائل داخلی و خارجی حکومت ساسانی جست‌وجو کرد و دسته دیگر از علل به وضع عرب‌ها و تحولات دینی آنان در دوره مورد بحث مربوط

می‌شود. آنچه مسلم است با شکست سپاه ساسانیان از مسلمانان در مرزهای غربی ایران، ضعف حکومت ساسانی بارزتر شد و سرعت بیشتری به خود گرفت و مسلمانان با ادامه فتوحات و داخل شدن در قلمرو آنان و تعقیب یزدگرد حاکمیت ساسانی را با سقوط روبه‌رو کردند. پس از آن مسلمانان عرب وارد ایران شدند و شهرها را به جنگ یا صلح فتح کردند و قراردادهایی میان فرماندهان فاتح سپاه اسلام با خاندان‌های محلی، مرزبانان، مردم یا نمایندگان آنان منعقد کردند.

مقاله حاضر بر آن است تا قراردادهای صلح منعقد شده میان مسلمانان با ایرانیان را بررسی کند و مشخص سازد این قراردادها بر چه اساسی تنظیم شده و گذشت زمان چه تغییری در آن ایجاد کرده است. مسلماً برای ورود به بحث اصلی باید به‌طور اجمال به چرایی اقدام مسلمانان به فتوحات و چگونگی روند فتوحات در ایران نیز توجه کرد.

بیشترین اطلاعات مربوط به فتوحات اسلامی در ایران از تاریخ طبری، زین‌الخبار، فتوح البلدان، الفتوح و تاریخ یعقوبی استخراج می‌شود. مسعودی، مؤلف دو کتاب تاریخی مروج الذهب و التنیبه و الاشراف که اطلاعات مفیدی درباره تاریخ اسلام و ایران دارد، در مورد فتوحات اسلامی در ایران به‌جز اشاره به چند جنگ پل، قادیسیه و نهاوند، تقریباً هیچ اطلاع دیگری در مورد فتوحات ایران ارائه نداده است. در صورتی که این منبع تاریخی یکی از نزدیک‌ترین منابع به دوره مورد بحث است. شاید علت آن، تفکر تاریخی و کلامی مسعودی باشد. اطلاعات تاریخ یعقوبی نیز مختصر و بدون ذکر دقیق قراردادهای منعقد شده است. تاریخ‌های محلی از دیگر منابع تاریخی مورد استفاده در این مقاله‌اند که بیشتر حاوی مطالبی تکراری از تاریخ‌های عمومی و کتاب‌های فتوحات پیش از خود هستند؛ البته با افزوده‌هایی که به‌نظر می‌رسد برای توجیه صلح یا بزرگنمایی‌های خاص مردم هر محل باشد. کتاب احکام السلطانیه ماوردی از دیگر تألیفات مورد استفاده در مقاله حاضر است. کتاب

ماوردی، احکام مربوط به جنگ و صلح و مفاد قراردادها را با توجه به آموزه‌های قرآنی، سنت پیامبر (ص) و عملکرد خلفای راشدین دربر دارد که در تحلیل قراردادها و چگونگی عملکرد فرماندهان و حکام عرب مسلمان مورد استفاده قرار گرفت.

متن اغلب قراردادها در تاریخ طبری تقریباً کامل و با ذکر نام طرفین، نام شهود و نویسنده آن آمده است. فتوح البلدان و الفتوح نیز اشاراتی به مفاد قراردادها دارند، ولی آنچه مسلم است، اصل قراردادها در آرشیوی در دیوان خراج نگاهداری می‌شده است که پس از آتش‌سوزی در دیوان‌ها در زمان حجاج ازبین رفته‌اند.

#### چرایی و چگونگی اقدام مسلمانان به فتوحات

یکی از علل اصلی اقدام آغازین مسلمانان در رابطه با فتوحات، جهان‌شمولی دین اسلام است. اسلام دینی جهانی است و برای هدایت همه انسان‌ها آمده است. تکرار عبارت «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ...» (او کسی است که رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غلبه دهد...) در آیات فتح/ ۲۸، صف/ ۹ و توبه/ ۳۳ نشانگر آن است که اراده خداوند بر آن قرار گرفته است تا این دین بر دیگر ادیان غلبه کند و در سراسر گیتی حاکمیت یابد. به گفته علامه طباطبایی: «منظور از همه ادیان (الدین کله) همه روش‌های غیرخدایی است که بین بشر سلوک می‌شود» (طباطبایی، ۱۳۶۳: ج ۱۹، ص ۵۱۷). آیه ۱۲۳ از سوره مبارکه توبه دلالت دارد بر جهاد عمومی برای گسترش اسلام: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.» (شما که ایمان دارید با آن کسانی که از کفار مجاور شمایند کارزار کنید و باید در شما خشونت بیینند و بدانید که خدا یار پرهیزکاران است).

در این آیه شریفه دستور جهاد عمومی داده شده است، تا از هر طرف در دنیا

### تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان ۶۳

اسلام را گسترش دهند. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه اشاره دارد که «وقتی می‌فرماید هر طایفه از مؤمنان باید با کفار هم‌جوار خود کارزار کنند، معنایش همان گسترش دادن اسلام و برقرار کردن حاکمیت اسلام است بر دنیا و بر تمامی ساکنان ربع مسکون». (همان، ج ۹، ص ۶۴۲)

راه‌های رسیدن به هدف گسترش اسلام نیز مشخص شده است. توصیه می‌شود، گسترش حاکمیت اسلام با شیوه‌های مسالمت‌آمیز آغاز شود و با فتح سرزمین‌ها و غلبه بر حاکمیت و مردم آن و ورود تدریجی آنان به اسلام ادامه یابد.

علامه طباطبایی، آیه ۲۴ سوره مبارکه فتح: «وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ...» (و او همان کسی است که در درون مکه در زیر پنجه دشمن، دست کفار را از شما و دست شما را از ایشان کوتاه کرد، بعد از آنکه در جنگ‌های قبلی بر آنان پیروزی داد...) را که در مورد فتح مکه است، چنین تفسیر می‌کند: «مراد به نگهداری دست هریک از دو طایفه از آزار به طایفه دیگر، همان صلحی است که در حدیبیه واقع شد... و در عین حال، مؤمنین را بر آنان پیروزی بخشید». (همان، ج ۸، ص ۴۵۶)

مسئله در صورت عدم پذیرش اسلام از سوی مخالفان، تکلیف مسلمانان روی آوردن به جهاد عمومی است. اگرچه در همه فتوحات اسلامی اهداف قرآنی به منصفه عمل در نیامده یا عاملان آن با اهداف باطل، آن را به بیراهه کشیده‌اند، اصل و اساس هدف پیامبر در گسترش اسلام و اهداف بسیاری از مسلمانان در ادامه آن، همان اصل گسترش اسلام و برقراری حاکمیت آن بوده است.

ساختار سیاسی حکومت اسلامی و قواعد و قوانین حاکم بر تصمیم‌گیری‌ها و عملکردهای آن، چه در بُعد داخلی نسبت به مسلمانان و چه در بُعد خارجی نسبت به واحدهای سیاسی دیگر باید منبعث و منطبق با منابع دین اسلام، یعنی قرآن و سنت باشد. حکومت اسلامی از زمان تأسیس در مدینه با حکومت‌های سایر ادیان و ملل

غیرمسلمان، روابط سیاسی - حقوقی و ارتباطات دیپلماتیک برقرار کرد. اما شکل رابطه حکومت اسلامی با حاکمیت‌های غیراسلامی و رابطه آن با مردم غیرمسلمان از اصول متفاوتی پیروی می‌کرد. در ضمن، این رابطه نیز در دو دسته اهل کتاب و مشرکان، شامل ضوابط و قواعد متفاوت و در راستای تعالیم قرآنی و سنت پیامبر تعریف می‌شد و حکومت اسلامی باید آن روش‌ها را در ارتباط با حاکمیت و آحاد غیرمسلمان لحاظ می‌کرد.

در رویارویی حاکمیت اسلامی با حاکمیت‌های غیراسلامی، اصل، غلبه بر آنان و از بین بردن حاکمیت غیراسلامی است، چه با پذیرش اسلام و قبول اطاعت و زیر سیطره حاکمیت اسلامی قرار گرفتن و چه با جنگ و انهدام حاکمیت‌های غیراسلامی.

حاکمیت اسلامی در رابطه با آحاد غیرمسلمان، ضمن آنکه دعوت به اسلام را در رأس برنامه مسلمانان قرار داده، شرایط دیگری نیز پیش‌بینی کرده است. تعالیم قرآنی حاکی از آن است که مشرکان در مقابله با مسلمانان دو گزینه انتخابی در پیش رو دارند: یا مسلمان شوند یا نبرد کنند و مسلمانان به جنگ ادامه می‌دهند تا آنان را از میان بردارند. آیه ۳۹ سوره انفال - «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ...» و با آنان کارزار کنید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین همه آنان برای خدا باشد... - حاکی از آن است که باید مسلمانان قبل از شروع جنگ، اول مشرکان را به دین حق دعوت کنند، اگر نپذیرفتند با آنان جنگ کنند.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۱۶، سوره مبارکه فتح - «...سُتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بِأَسْ شَدِيدٍ تَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ...» (به‌زودی به جنگی دعوت خواهید شد؛ جنگ با مردمی دلاور که باید مسلمان شوند و یا با ایشان بجنگند...) - می‌نویسد: «یا این است که با ایشان نبرد می‌کنید یا اینکه مسلمان می‌شوند... چون مشرک‌اند... و مشرک یا باید مسلمان شود و یا جنگ کند.» (همان، ج ۱۸، ص ۴۴۶). با وجود این، اسلام انعطاف

نشان می‌دهد و گروه‌هایی را استثنا می‌کند: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.» (مگر آن کسانی از مشرکان که شما با آنان عهد بسته‌اید و ایشان به هیچ وجه عهد شما را نشکسته‌اند و احدی را علیه شما پشتیبانی و کمک نکردند که باید عهدشان را تا سرآمد مدتشان استوار بدارید که خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد.) (توبه/۴).

اما در مورد اهل کتاب، گزینۀ سومی نیز وجود دارد و آن پرداخت جزیه است: «فَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ.» (با کسانی که از اهل کتاب‌اند و به خدا و روز جزا ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و رسولش حرام کرده است، حرام نمی‌دانند و به دین حق نمی‌گروند، کارزار کنید تا با دست خود و به ذلت، جزیه بپردازند.) (توبه/۲۹)

جزیه مبلغی بود که از اهل ذمه گرفته می‌شد و در مقابل آن جزیه‌دهندگان با پذیرش حاکمیت اسلام در امان قرار می‌گرفتند<sup>(۱)</sup>. به گفته علامه طباطبایی «اگر فردی یا اجتماعی نخواستند زیر بار تربیت اسلامی بروند و از آن خوششان نیامد، مجبور نباشند و در آنچه اختیار می‌کنند و می‌پسندند آزاد باشند اما به شرط اینکه اولاً توحید را دارا باشند و به یکی از سه کیش یهودیت و نصرانیت و مجوسیت معتقد باشند و در ثانی، تظاهر به مزاحمت با قوانین و حکومت اسلام ننمایند.» (همان، ج ۹، ص ۳۶۷)

تفاوت چگونگی برخورد حکومت اسلامی با حاکمیت‌های غیراسلامی و آحاد غیرمسلمان با توجه به نامه خالد بن ولید - فرمانده سپاه ابوبکر - به پادشاهان پارسی، خاصه قوم، و مرزبانان پارسی، عامه قوم، روشن تر می‌شود:

نامه اول: «از خالد بن ولید به شاهان فارس ... دعوت می‌کنم شما را که به دین ما

وارد شوید. در آن صورت زمین‌های شما را به خودتان واگذار می‌کنیم و به‌سوی مردم دیگر حمله می‌بریم و اگر به دین ما در نیاید، به‌دست مردمی خواهید افتاد که مرگ را همچنان دوست دارند که شما زندگی را.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م.: ج ۲، ص ۵۷۲)

نامه دوم: «از خالدبن ولید به مرزبانان فارس... اما بعد، اسلام بیاورید تا سالم بمانید یا پیمان ببندید و در ذمه ما قرار گیرید و جزیه پردازید، و گرنه با مردمی سوی شما آمده‌ام که مرگ را همچنان دوست دارند که شما شراب را.» (همان)

بدین ترتیب، روح اسلام با جنگ و خونریزی بی‌اساس مخالف است و ارتباط سیاسی و حقوقی بین مسلمانان و غیرمسلمانان در نخستین قدم دعوت به اسلام از طریق نصیحت و ارشاد و ترغیب برای بهره‌وری مادی و معنوی است. از این‌رو اصل اولیه، رسیدن به توافق و برقراری صلح و پذیرش حاکمیت اسلامی و قرار گرفتن تحت آن حاکمیت است.

غیرمسلمانان با پذیرش اسلام و برپاداشتن نماز که از روشن‌ترین مظاهر عبادت خدا و پرداخت زکات که از قوی‌ترین ارکان جامعه دینی است، در حقوق اجتماعی و طبیعی با دیگر مسلمانان برابر می‌شدند. قرآن در این مورد از واژه «برادری» استفاده می‌کند که نشانگر برابری در همه شئون اجتماعی و قرابت و خویشی آنان با مسلمانان باشد: «فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ...» (پس اگر توبه کردند و نماز به‌پا داشتند و زکات دادند، برادران شما در دین خواهند بود...) (توبه/۱۱).

و اگر غیرمسلمانان آمادگی پذیرش صلح را نداشتند، اقدام بعدی جنگ بود. این جنگ با مشرکان تا زمانی ادامه داشت که یا ازبین بروند یا اسلام آورند؛ ولی در مورد اهل کتاب تا زمانی پایدار است که آنان ایمان بیاورند یا در صورت باقی‌ماندن بر دین خود جزیه پرداخت کنند. بدین ترتیب، چنین جنگی اولاً، دارای اهداف دنیوی

نیست، بلکه هدف از آن، غلبه دین اسلام و سنت عدالتخواهی پیامبر بر سایر ادیان است. ثانیاً، این جنگ و جهاد برای تحمیل عقیده نیست و اگر به این منظور بود، غیرمسلمانان میان انتخاب اسلام و پرداخت جزیه مختار نبودند. ثالثاً، پرداخت جزیه در قبال تأمین امنیت داخلی آنان و حمایت از آنان در مقابل دشمنان احتمالی است؛ در واقع پرداخت مالیات برای برخورداری از حقوق شهروندی در حکومت اسلامی است.

آموزه‌های اسلامی پس از صلح و بستن پیمان بر وفای به عهد تأکید دارد: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به پیمان‌ها وفا کنید...) (مائده/۱) و «... أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا.» (... و به عهد خود وفا کنید که از عهدها نیز بازخواست خواهید شد.) (اسری/۳۴).

در عین حال، پیش‌بینی‌های لازم در مورد پیمان‌شکنان نیز شده و آن در واقع اعلام جنگ از سوی پیمان‌شکنان تلقی شده است و مسلمانان را به جنگ با آنان فرامی‌خواند: «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ.» (و اگر سوگندهای خود را بعد از عهدشان شکستند و در دین شما طعنه زدند، پس کارزار کنید با پیشوایان کفر که ایشان پایبند سوگندهایشان نیستند. شاید به وسیله کارزار دست بردارند) (توبه/۱۲) «أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ اتَّخَشَوْهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.» (آیا پیکار نمی‌کنید با مردمی که سوگندهای خود را شکستند و آهنگ آن کردند که رسول را بیرون کنند و ایشان در نخستین بار جنگ با شما را آغاز کردند. آیا از آنان می‌ترسید؟ پس خدا سزاوارتر است از اینکه از وی بترسید چنانچه مؤمنین هستید.) (توبه/۱۳)

علاوه بر آموزه‌های قرآنی، رفتار پیامبر(ص) با اهل کتاب و کافران و پیمان‌شکنان، شرایط پذیرش صلح و چگونگی و چرایی اقدام به جنگ و مواد

قراردادهای میان دو طرف نیز الگوی عملی مسلمانان در فتوحات و انعقاد قراردادهای صلح بود.

توصیه پیامبر(ص) به مسلمانان این بود که قبل از شروع جنگ با حاکمیت‌ها و غیرمسلمانان، آنان را به اسلام بخوانند و اگر نپذیرفتند، با آنها جنگ کنند. پیامبر(ص) با نوشتن نامه به پادشاهان حکومت‌های غیراسلامی، آنان را به اسلام دعوت کرد. این امر در مورد قبایل عرب، با ارسال فرستادگان، مبلغان یا برقراری تماس با نمایندگان آنان انجام شد. پیامبر(ص) با غیرمسلمانان از اهل کتاب و دیگران گفت‌وگو و مذاکره می‌کردند و اغلب همین گفت‌وگوها به انعقاد عهدنامه‌هایی با آنان منجر می‌شد و روابط مسالمت‌آمیزی برقرار می‌شد که در ادامه، موجبات گرایش به اسلام را فراهم می‌ساخت. در مورد جنگ با کافران به خالد بن ولید توصیه کردند: «آنان را سه روز به اسلام دعوت کن! پس اگر قبول کردند، از آنان قبول کن و آنجا اقامت گزین و کتاب خدا و سنت رسولش و احکام اسلامی را به آنها بیاموز! پس اگر قبول نکردند، با آنها جنگ کن!» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ق/ ۱۹۳۹ م: ج ۲، ص ۳۸۵) و در صورت اجبار به جنگیدن، سفارش می‌کردند: «به نام خدا در راه خدا بجنگید و با آن که به خدا کافر است نبرد کنید، خیانت نورزید و عهدشکنی نکنید و گوش و بینی نبرید و کودکی را نکشید». (یعقوبی، ۱۳۴۷: ج ۱، ص ۴۴۲)

انعطاف در رفتار و دادن فرصت‌های لازم به غیرمسلمانان، از دیگر آموزه‌های عملی پیامبر بود. پیامبر(ص) در جنگ حدیبیه با اینکه راه‌حلّ نهایی در ارتباط با مشرکان و کافران تا برقراری حاکمیت اسلام، جنگ بود و به هنگام خروج از مدینه به سوی مکه گفته بودند: «به خدا سوگند دست از جنگ با آنان بر نمی‌دارم تا خداوند دین خود را پیروز کند.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ق/ ۱۹۳۹ م: ج ۲، ص ۲۷۲). چون فرصت صلح با قریشیان پیش آمد و برقراری ده سال آتش‌بس پیشنهاد شد، با آنکه شرایط ظاهراً به نفع قریشیان بود، از صلح استقبال کردند و آن را به نوعی فتح دانستند. این

بدان معنا است که پیامبر با توجه به مقتضای زمان، برای رسیدن به اهداف تعیین شده، در عمل انعطاف داشتند. در سال‌های بعد، با اینکه در مورد مشرکان، تا برقراری حاکمیت اسلام، حکم، جنگ است، ولی پیامبر به خالد بن ولید و زبیر فرماندهان جنگ تأکید کرده بودند: «به جنگ با کسی اقدام نکنید، مگر کسی به جنگ شما آید.» (همان، ص ۳۳۲)

نظریات پیامبر در مورد اهل کتاب، در جواب نامه پادشاهان حمیر مستتر است: «هر کس از یهود و نصارا مسلمان شود، در حقوق و تکالیف با شما مسلمانان مساوی است و هر که بر دین یهود و نصارا بماند، او را از دینش نگردانید و باید جزیه دهد که برای هر زن و مرد بالغ، آزاد یا بنده، یک دینار کامل یا معادل قیمت آن، کالا است و هر که ادا کند در پناه خدا و رسول او قرار می‌گیرد و هر که امتناع ورزد، دشمن خدا و رسول او است.» (همان، ص ۳۸۲) و در مورد آنان که اسلام می‌آوردند، علاوه بر برخورداری از امان نسبت به خون و اموال، زمین‌های بایری که بر آن اسلام آورده بودند و بیابان‌ها، کوهستان‌ها، چشمه‌ها و درختان آن زمین نیز مشمول امان می‌شدند. (یعقوبی، ۱۳۴۷: ج ۱، ص ۴۴۹)

و اما حکم اهل کتاب مقیم در جزیره العرب و پیمان‌شکنان به نوعی دیگر بود. وقتی پیامبر به مدینه هجرت کردند با یهودان مدینه پیمان بستند با این مضمون که: «کسی را علیه او کمک نکنند و هنگامی که دشمنی به او حمله برد، کمکش کنند.» (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۷۲)

بعد از جنگ بدر، چون یهودیان بنی قینقاع پیمان‌شکنی کرده بودند، با اینکه حکم پیمان‌شکنان در قرآن صریحاً بیان شده است: «الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ.» آنان که با ایشان پیمان بستنی، آنگاه ایشان در هر بار عهد خود را می‌شکنند و ایشان نمی‌پرهیزند. (انفال/۵۶) «فَمَا تَتَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرُّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ.» (پس هر گاه در جنگ بر ایشان دست یافتی،

چنان بر ایشان بتاز که به وسیله آنان هر که پشت سر ایشان است تار و مار شود؛ بلکه متذکر شوند.) (انفال/۵۷)، پیامبر ابتدا آنان را به اسلام دعوت کرد و چون نپذیرفتند، به جنگشان رفت؛ به جنگ نیامدند و تسلیم شدند. پیامبر می خواست آنان را بکشد، ولی از آنجا که هر طایفه از یهودیان مدینه در پناه یکی از سران شهر قرار داشتند و هم پیمان آنان محسوب می شدند، با وساطت عبدالله بن ابی در مجازات آنان تخفیف داده شد؛ پس نفی بلد شدند و اموالشان مصادره شد، خلع سلاح شدند و لوازم کارشان ضبط شد. اینان زمین نداشتند و شغلشان زرگری بود... (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م. ج ۲، ص ۱۷۳)

در مورد بنی نضیر، دیگر یهودیان پیمان شکن مدینه نیز چون صلح خواستند، مقرر شد «از سرزمین خویش بیرون روند و آنچه از بار و بنه شان شتر بکشد بردارند، لیکن با خود طلا و نقره و اسلحه ای بیرون نبرند. پس به شام کوچیدند». (یعقوبی، ۱۳۴۷: ج ۱، ۴۰۸) و آنان که مسلمان شدند اموالشان محفوظ ماند.

در مورد یهودیان خیبر که در صدد جنگ با مسلمانان بودند، پس از تسلیم شدن حکم نفی بلد داده شد، ولی بنا به تقاضای خود آنان، قرار شد در اراضی خود کار کنند و نصف محصول را بدهند. آنان گفتند: «ما بیشتر از شما درباره آبادانی آن اطلاع داریم. پس پیامبر با آنان صلح کرد بر نصف محصول و اینکه هر وقت خواستیم شما را اخراج کنیم، بیرون بروید». یهودیان چند قلعه از پیامبر خواستند «تبعیدشان کند و خونشان را نریزد.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م. ج ۲، ص ۳۰۲). عملکرد پیامبر در مورد پیمان شکنان نیز از انعطاف ایشان در اجرای احکام حکایت دارد.

نفی بلد پیروان ادیان دیگر از جزیره العرب حکمی کلی بود. پیامبر به هنگام رحلت نیز ابوبکر را بدان توصیه کرد: «پیش آنان فرست و از دینشان نگردانیشان و هر که می خواهد بر دین خویش باشد برود، مسلمان بماند. زمین کسانی را که می روند، مساحت کن و در اقامت دیارهای دیگر آزادشان گذار و به آنها بگو که به فرمان

## تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان ۷۱

خدا و پیغمبر وی بیرونشان می‌کنیم که گفته است: در جزیره‌العرب دو دین نماند. پس هر کس بر دین خود بماند، باید اخراج شوند. سپس زمینی مانند زمینشان به آنها می‌دهیم که حق آنان بر ما برقرار است و دستور خداست که به پیمان ایشان وفا کنیم و این به‌عوض زمین‌هایی است که از آنها در روستا برای مردم یمن باقی مانده است.» (همان، ص ۶۳۲)

### فتوحات در دوره بعد از پیامبر

نگاهی اجمالی به جریان تاریخی رویداد فتوحات برای ورود به مبحث اصلی ضروری می‌نماید. قراردادهای مورد بحث در مقاله حاضر به‌دنبال جریان فتوحات منعقد شده است، از این‌رو از یک طرف تغییر و تحول در مواد قراردادها تابعی از زمان فتح و چگونگی آن و فتح به جنگ یا صلح در شرایط دو طرف مؤثر بوده است و از طرف دیگر، نقش اساسی فرماندهان و جنگاوران سپاه اسلام در شیوه جنگیدن و تنظیم مواد قراردادها است.

شخصیت و روحیات و اعتقادات فرماندهان مسلمان می‌توانست در شدت عمل یا انعطاف و گذشت آنان در رفتارهای جنگی و بستن قراردادها تعیین‌کننده باشد. ابوبکر به خالدبن ولید سفارش کرده بود: «کسانی را که با مرتدان جنگیده‌اند و پس از رسول خدا بر اسلام ثبات ورزیده‌اند، با خود ببرید و کسی از مرتدان با شما به جنگ نیاید.» (همان، ص ۵۵۴)، ولی عمر از مرتدشدگان در جنگ شام و عراق استفاده کرد و به آنان اجازه جنگ داد. (همان، ص ۶۳۴)

از آنجا که این مقاله به فتوحات سرزمین ایران توجه دارد، لازم است جایگاه ایرانیان از نظر اعتقادی و چگونگی برخورد با آنان روشن شود. در آیات قرآنی و آنچه از نظریات پیامبر و عملکرد حکومت اسلامی استنباط می‌شود، مجوسان در زمره اهل کتاب به حساب آمده‌اند. در سوره مبارکه حج، مجوس در ردیف اهل

کتاب قرار گرفته است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...» (به درستی که آنان که ایمان آوردند و آنان که یهود شدند و صائبان و ترسایان و مجوس و آنان که شرک ورزیدند...) (حج/۱۷)

عملکرد پیامبر در مورد مجوسان نیز نشان می‌دهد، با آنان همانند اهل کتاب رفتار شده است. طبری می‌نویسد: وقتی منذر بن ساوی، فرمانروای بحرین در مورد مردم از پیامبر کسب تکلیف کرد، پیامبر نوشت: «کسی که نماز ما بخواند و ذبیحه ما را بخورد و رو به قبله ما کند، مسلمان است و حقوق و تکلیف مسلمانان را دارد و هر کس امتناع ورزد، بر او جزیه برقرار شود.» (همان، ص ۳۱۳). پس توصیه پیامبر در مورد مجوسان همانند رفتار با اهل کتاب بود.

طبری در جایی دیگر گزارش می‌دهد: در زمان پیامبر، وقتی عمرو بن عاص به سوی خاندان ازد رفت «از مجوسان مقیم آنجا سرانه گرفت.» (همان، ص ۳۶۲). با توجه به اینکه از اهل کتاب سرانه گرفته می‌شد، پس مجوسان در سنت پیامبر در زمره اهل کتاب به حساب می‌آمده‌اند.

وقتی عمر در زمان خلافتش درباره مجوسان به مشورت نشست، عبدالرحمان بن عوف گفت: «شنودم محمد (ص) را که فرمود: با آنان همان رفتار کنید که با اهل کتاب می‌کنید.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ص ۶۸)

ماوردی نیز از برخورد با ایرانیان چنین استنباط می‌کند: «مجوسیان در اینکه از ایشان جزیه ستانده می‌شود، احکام اهل کتاب را دارند.» (ماوردی، ۱۳۸۳: ۲۹۶)

فتوحات در دوره ابوبکر بیشتر در سواد و حیره انجام می‌شد. خالد بن ولید فرمانده سپاه بود. او با مردم سواد وارد صلح شد و آنان پرداخت جزیه را قبول کردند «در مقابل آن، در پناه خدا و پناه محمد (ص) و پناه مسلمانان» قرار گرفتند. (طبری، ۱۳۵۸ هـ/ ۱۹۳۹ م: ج ۲، ص ۵۵۱)

خالد با مردم حیره اینگونه سخن گفت: «شما را به سوی خدا و اسلام دعوت می‌کنم. پس اگر اجابت کردید و مسلمان شدید، حقوق و تکالیف شما مانند آنها

### تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان ۷۳

است و اگر نپذیرفتید، باید جزیه بدهید. کسانی را با خود آورده‌ام که بر مرگ حریص‌اند همان‌طور که شما بر زندگی حریصید. با شما جنگ می‌کنیم تا حکم خدا میان ما و شما جاری شود.» (همان، ص ۵۵۲) دعوت از مردم مداین نیز به همان روش انجام شد. یعقوبی از پیشروی سپاه اسلام در زمان ابوبکر به فارس و مکران نیز خبر می‌دهد. (یعقوبی، ۱۳۴۷: ج ۲، ص ۱۴)

با آنکه آموزه‌های قرآنی، مسلمانان را در جنگ با مشرکان از تعدی به آنان نهی می‌کند، در آیه ۱۹۰ سوره مبارکه بقره آمده است: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.» (و با کسانی که به کارزار شما می‌آیند، در راه خدا کارزار کنید و تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد). با وجود این، خالد و سران سپاه ابوبکر از ویژگی تخریب و کشتار جنگ‌ها به دور نبودند. خالد در جنگ با مردم انبار دستور داد، چشم پارسیان را هدف قرار دهند. به همین دلیل، این جنگ به «ذات‌العیون» معروف شد. (طبری، ج ۲، ص ۵۷۵)

و اما رویارویی مسلمانان با حاکمیت ساسانی و سپس ورود به سرزمین ایران از زمان عمر، خلیفه دوم، شروع شد و در دوره عثمان تقریباً بیشتر مناطق ایران فتح شد. در دوره امویان، فتوحات بیشتر به آن سوی مرزهای ایران کشیده شد.

عمر، در همان روزهای نخستین خلافت، مسلمانان را به جهاد دعوت کرد و ترغیب کرد تا به سوی دیار پارسیان روند، «اما هیچ کس داوطلب سرزمین فارس نمی‌شد؛ زیرا جبهه فارس برای آنان ناخوشایند و سنگین بود که قدرت و شوکت و نیروی پادشاهان آن بسیار بود و بر امت‌ها تسلط داشتند.» (همان، ص ۶۳۱). ولی عمر با کلام و وعده خدا به مجاهدین و مهاجرین، آنان را به جنگ با پارسیان ترغیب کرد و گفت: «دیگر حجاز جای ماندن شما نیست و پیغمبر صلی‌الله‌علیه و سلم فتح قلمرو کسرا و قیصر را به شما وعده داده است. به طرف سرزمین ایران حرکت کنید» (مسعودی، ۱۳۴۷: ج ۱، ص ۶۶۴). عمر همچنین به ابوموسی اشعری، حاکم بصره،

در مورد جنگ با ایرانیان توصیه کرد: «چون بدان ناحیت رسی هیچ سخن نشنوی الا آنکه همه را در دین حق خوانی. هر کس که تو را اجابت کند او به مال و اهل و فرزندان خویشتن ایمن باشد و تو را در مال ایشان هیچ حقی نباشد الا به مقدار آنکه بدان محتاج باشی و زیاده از این تعرض نرسانی. این معنی را حقیقت بدان و خویشتن را پند ده» (بن/عثم، ۱۳۸۰: ۲۱۰). طبری نیز نامه‌ای از عمر به یکی از سران سپاه را گزارش می‌کند، با این مضمون: «به نام خدا در راه خدا با منکران خدا جنگ کنید. پس هنگامی که با دشمنان مشرک خود روبه‌رو شدید، آنان را به سه چیز دعوت کنید، به اسلام دعوت کنید، اگر اسلام آوردند و خواستند در سرزمین خود بمانند، پس باید از اموالشان زکات دهند؛ از غنیمت مسلمانان سهم ندارند و اگر بخواهند با شما بیایند در حقوق و تکالیف مانند شما هستند. اگر اسلام نیاوردند، آنان را به دادن جزیه دعوت کنید، اگر جزیه را پذیرفتند با دشمنان آنها جنگ کنید و آنها را با خراجشان واگذارید و بیش از توانشان بر آنها تحمیل نکنید. اگر جزیه نپذیرفتند با آنها جنگ کنید که خدا بر آنها پیروزتان می‌کند؛ اگر در قلعه‌ای حصاری شدند و خواستند به حکم خدا و حکم رسول خدا تسلیم شوند، تسلیم به حکم خدا را نپذیرید، زیرا شما حکم خدا و رسول خدا را درباره آنها نمی‌دانید. اگر خواستند به ذمه خدا و ذمه رسول خدا تسلیم شوند، ذمه خدا و ذمه رسول خدا را به آنان ندهید و ذمه خودتان را به آنها بدهید.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ق/ ۱۹۳۹ م. ج ۳، ص ۲۶۰)

در مورد انتخاب کارگزاران نیز عمر در نامه‌ای به ابوموسی می‌نویسد: «به هر شهری که به عون الله سبحانه بر دست تو فتح شده است نایبی نیکوسیرت، محمودالخصال، پسندیده‌افعال، امین و معتمد نصب کن.» (بن/عثم، ۱۳۸۰: ۲۶۱)

در دوره عمر، فتح سواد تکمیل شد. گریز حکام شهرها موجب شد مسلمانان به راحتی اردوگاه‌ها و زمین آنان را تصرف کنند و غنایم و آذوقه فراوان به دست آورند.

وقتی فتوحات بعد از شکست قطعی حاکمیت ساسانی به بخش‌های درونی ایران رسید، اغلب با مقاومت مردم روبه‌رو شد، به‌ویژه در اهواز و فارس و آنان پس از تحمل آسیب‌های جدی و کشتار و غارت تسلیم می‌شدند و پیمان صلح برقرار می‌شد. فرمانده مسلمان در این منطقه ابوموسی اشعری بود که روحیه جنگجویی داشت. گاه عمر خود نیز به عملکرد دقیق و اسلامی او شک می‌کرد. یک‌بار عمر، اختلاف میان ابوموسی و دیگر سران سپاه در مورد غارت و اسارت مردم رامهرمز را به داوری صلحا و معارف لشکر واگذار کرد. آنان نتیجه گرفتند که سران سپاه ابوموسی بدون نظر و اجازه او کاری نکرده‌اند و دستور غارت و اسارت مردم رامهرمز پس از صلح به دستور ابوموسی انجام شده است؛ پس به دستور عمر با اسرا همان‌گونه رفتار کردند که عمر گفته بود: «هر برده که از رامهرمز آورده باشند بازفرستد و اگر در میان بردگان زنی بار گرفته باشد از مسلمانی، آن زن را نگاه دارند تا بار بنهد و او را به اسلام آمدن و بازگشتن معیر گردانند، هر کدام که اختیار نماید بر آن جمله روند». عمر، ابوموسی را به علت تخلف از موازین اسلامی ملامت کرد (همان، ص ۲۱۶). طبری نیز خبری مشابه درباره عملکرد ابوموسی در فتح اهواز می‌دهد (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹/م: ج ۳، ص ۲۵۹). با وجود این، ابوموسی از فرماندهی سپاه عزل نشد.

پس از سقوط حاکمیت ساسانی به‌عنوان حاکمیت کفر، باید در رابطه مسلمانان عرب با مردم ایران برقراری صلح در اولویت قرار می‌گرفت، ولی از آنجا که پدیده جنگ، ویرانگری، تخریب، کشتار، آوارگی و دربه‌داری‌های بسیار به‌دنبال دارد و تردیدی نیست که بخشی از پیشرفت‌های اسلام و بسیاری از فتوحات اسلامی در سایه شمشیر انجام شده است، این فتوحات نیز با وجود تأکید عمر که گفته بود: «به هنگام جنگ با دشمنان، غدر و خیانت نکنید و اعضای کشتگان را مثله نکنید و کودکان را نکشید» (همان، ص ۲۶۱)، از این قاعده مستثنا نشد. البته حضور افرادی مانند

ابوموسی اشعری در رأس سپاه مسلمانان و استفاده از مرتدان در جنگ‌ها، خود علتی بر رفتارهای غیراسلامی بود.

ابن اعثم بیشتر از هر مورخ دیگری به این ابعاد شخصیتی ابوموسی اشعری و دیگر جنگجویان عرب توجه داشته است. رعب و وحشت از ابوموسی اشعری چنان در دل مردم ایران جای گرفته بود که روستاییان و شهری‌ها از برابر او می‌گریختند. «لشکر اسلام در شهر به کشتن و غارت کردن دست برآوردند و کشتش بسیار کرده و اموال و ذخایر و نفایس به دست مسلمانان افتاد. مردم شهر چندان که توانستند از دروازه‌های دیگر بگریختند و از دیوارهای حصار خود را بیرون انداختند». (ابن اعثم، ۱۳۸۰: ۲۲۳)

قتل و غارت‌های او بیش از اندازه بود و شامل زنان و کودکان نیز می‌شد. در مناذر کبری «آخر الامر به قهر و غلبه حصار گرفتند و دست به قتل و غارت برآوردند. مردان را تا کودکی که نزدیک به حد بلوغ بود همه را بکشتند زنان و فرزندان ایشان را برده گرفتند و مال و چهارپای بسیار در قبضه اقتدار آوردند». (همان، ص ۲۱۲). رامهرمز نیز به همین روش فتح شد.

غارت اموال از دیگر برخوردهای غیراسلامی سپاه ابوموسی اشعری بود. چون به اهواز رسیدند، «جنگ آغاز نموده، یک‌یک روستاها را می‌گرفت و فتح می‌کرد. مردم فرس از پیش او می‌گریختند و لشکر ابوموسی، حصار می‌گرفت و قتل و غارت می‌کرد تا ولایت اهواز را جمله بگرفتند و غنایم بسیار و برده بیشمار به دست آوردند». (همان، ص ۲۱۸)

ابوموسی بنا به درخواست شاپور بن آذرماهان، ملک عجم، به ده نفر از مردم امان داد و چون شاپور، نام خود را جزو آن ده تن به شمار نیاورد، او را گردن زد و داخل حصار شد «هرچه اموال و خزاین قلیل و کثیر بود به تصرف آوردند. در سرای پادشاه، ذخایر و دفاین طلب می‌کردند» (همان، ص ۲۱۳). در جنگ با ری «چندان از مردم ری کشته شدند که مقتولان را با نی شمارش می‌کردند و غنیمتی که خدا در

## تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان ۷۷

ری نصیب مسلمانان کرد به اندازه غنایم مداین بود.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ق/ ۱۹۳۹ م: ج ۳، ص ۲۳۱). رامشهر نیز به جنگ گشوده شد «این جنگ در دشواری و کثرت نعمتی که به دست مسلمانان افتاد همانند جنگ قادسیه بود.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۲۵۸)

عمر، سپاهیان را از پیشروی در جبال منع می کرد، ولی چون خبر جمع شدن پارسیان در نهاوند به او رسید، دستور حرکت داد.

بعد از جنگ نهاوند، مردم همدان و دینور نیز تسلیم شدند و سرانجام، سپاهیان اسلام راهی اصفهان و کرمان شدند. پادوسبان، مرزبان اصفهان، با اینکه در جنگ با مسلمانان موقعیت نیرومندتری داشت، ولی خود را تسلیم کرد و گفت: «ای مردم اصفهان! شما را فرومایه دیدم، آنچه کردم شایسته شما بود.» (همان، ص ۱۳۹) و پس از تسلیم شدن اصفهان، گروهی از بزرگان اصفهان که در روستاها و قلعه‌ها اقامت داشتند، مسلمان شدند. بلاذری اسلام آوردن مردم قزوین را نیز گزارش می دهد (همان، ص ۱۵۶). از دیگر فتوحات دوره عمر، فتح باب ارمینیه و موقان آذربایجان به جنگ است.

چنان می نماید که عمر با پیشروی بیش از حد سپاه اسلام در ایران موافق نبوده است، مگر در مواقعی که خطر حمله و اتحاد ایرانیان علیه سپاه اسلام وجود داشت؛ ولی کنترل سپاه مسلمانان گاه از دست او خارج بود و آنان، چون فاتحان دیگر تاریخ می تاختند و پیش می رفتند.

در مورد پیشروی مسلمانان در ایران اخبار ضدّ و نقیضی نقل شده است. از سویی، مسعودی از مشورت عمر با هرمان در مورد چگونگی پیشروی در فارس و اصفهان و آذربایجان سخن می گوید و جواب هرمان را که گفته بود: «اصفهان سر است و فارس و آذربایجان دو بال. اگر یک بال را قطع کنی، سر با یک بال دیگر بجا تواند بود، ولی اگر سر را قطع کنی دو بال بیفتد. بنابراین از سر آغاز کن» (مسعودی، ۱۳۴۷: ج ۱، ص ۶۷۹). و از سوی دیگر، طبری گزارش می دهد که عمر به مردم بصره گفته

بود: «سواد و اهواز برای شما بس است. چه نیک بود اگر میان ما و فارس کوهی از آتش بود که نه آنان به ما می رسیدند نه ما به آنان». طبری ادامه می دهد: «عمر به هیچ کس اجازه نمی داد برای جنگ از دریا بگذرد و از آنکه سپاهش به خطر بیفتد، اکراه داشت و در این کار به پیامبر و ابوبکر تأسی می کرد.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م: ج ۳، ص ۱۷۷).

ولی از شواهد تاریخی چنان برمی آید که عامل بحرین اعتنایی به سخن عمر نکرده و مردم را به سوی جنگ با فارس دعوت کرده بود و آنها پذیرفتند و بدون اجازه عمر به سوی فارس رفتند. بیشتر شهرهای فارس به جنگ گشوده شد. اصطخر و گور در این دوره گشوده نشد. سپاهیان از فارس نیز گذشتند.

در مورد پیشروی در خراسان، باینکه ابن اعثم می نویسد: عمر گفته بود «ما را به ولایت خراسان هیچ حاجت نیست... ما را با خراسان و خراسان را با ما هیچ کاری نیست. کاشکی میان ما و خراسان کوهها بودی از آهن و دریاها بودی از آتش و هزار سدی بودی در میان چون سد سکندر... خراسان از ما بسی دور است و ولایتی است پر از فتنه و شر و اهل آن پر از کینه و حيله و نفاق» (ابن اعثم، ۱۳۸۰: ۲۶۱)، طبری از فتح آن در زمان عمر خبر می دهد، ضمن آنکه نارضایتی عمر را نیز از فتح خراسان گزارش می کند: «چه خوب بود اگر میان ما و آنها دریایی از آتش بود.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م: ج ۳، ص ۲۴۶)

عمر در نامه ای که در جواب فتح نامه احنف بن قیس نوشت، خاطر نشان کرد: «از نهر [جیحون] عبور مکن و به این سوی آن بس کن! می دانید چه چیز سبب تسلط شما بر خراسان شد؟ از آن مگردید تا ظفرتان دوام یابد. مبادا از نهر بگذرید که پراکنده خواهید شد.» (همان، ص ۲۴۶). در مورد مکران نیز عمر تأکید داشت هیچ کس از مکران نگذرد: «به این سوی نهر کفایت کنید؛ زیرا او در مورد مکران شنیده بود که «زمینی کوهستانی با آب کم و میوه بد و دشمنانی دلیر دارد» (همان، ص ۲۵۷). ولی همان طور که گفته شد، با اینکه برنامه منسجم و از پیش تعیین شده ای در مورد

## تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان ۷۹

فتوحات وجود نداشت، فرماندهان سپاه مسلمانان اغلب بدون اجازه عمر به پیشروی‌های خود در ایران ادامه می‌دادند.

آنچه در فتوحات این دوره جای مطرح شدن دارد، کمک ایرانیان به فاتحان است. هرچند در قراردادهای صلح کمک از ایرانیان برای راهنمایی راه‌ها درخواست می‌شد، در مواردی نیز افرادی از ایرانیان برای در امان ماندن خود، خانواده، اقوام و گاه مردم شهرشان داوطلبانه از کمک به مسلمانان دریغ نمی‌کردند. دهقانان انبار نیز در امر جنگ، به مسلمانان از نظر تأمین مواد غذایی و توشه جنگی و در اختیار گذاشتن بلدهایی برای نشان دادن راه‌ها کمک رساندند (همان، ج ۲، ص ۶۵۶). فتح شوشتر با کمک فردی از آن شهر امکان‌پذیر شد. او از مسلمانان امان خواست تا راهی برای ورود آنان به شهر نشان دهد و پس از ورود مسلمانان به شهر برای وابستگی خود امان گرفت. (همان، ج ۳، ص ۱۸۱)

در جنگ نهاوند، «مردی از اهل نهاوند نزد فرمانده مسلمانان آمد و گفت: «اگر امرا و اطفال مرا ایمن گردانی، من تو را به گنج نخیرجان دلالت کنم». (نخیرجان، وزیر یزدگرد بن شهریار بوده است). (ابن اعثم، ۱۳۸۰: ۲۴۹)

همچنین مردم در ساختن یا ترمیم سازه‌های جنگی برای ایجاد تسهیلات بیشتر برای مسلمانان، آنان را یاری می‌رساندند. استواری پل‌ها از آن جمله بود. در جنگ یوم‌الجسر، «مردم بانقیا به مسلمانان در استواری پل کمک کردند». (بلاذری، ۱۳۴۶: ۴۹) در دوره عثمان، سپاهیان اسلام در ادامه فتوحات، به فارس، خراسان، طبرستان و آذربایجان رفتند. البته بیشتر فتوحات معطوف به شرق بود و در آنجا نیز به جز خراسان، در دیگر مناطق موفقیت چندانی نداشتند. رفتار سپاهیان مسلمان مانند جنگجویان دیگر ادوار تاریخی، کشتار و غارت و اسارت بود.

در فارس، اصطخر و گور پس از مقاومت بسیار مردم فتح شد. فتح گور چندین سال به طول انجامید و اصطخر با استفاده از منجنیق فتح شد. عبدالله بن عامر در این

جنگ «چهل هزار تن از پارسیان را بکشت و بیشتر آزادگان و بزرگان اسواران را که بدانجای پناه آورده بودند نابود کرد.» (همان، ص ۲۶۲). عبدالله بن عامر «خون همگان مباح گردانید و چندانک می کشتند خون نمی رفت تا آب گرم بر خون ریختند.» (ابن بلخی، ص ۱۳۵)

عثمان، عبدالله بن عامر بن کریر را که خویشاوندش بود به امارت بصره منصوب کرد. او قصد خراسان داشت. به او گفته شده بود: «دشمن از تو گریزان است و بیمناک و ولایت، فراخ. پیش برو، همانا خدا یار تو است و دین خویش را نیرو می دهد.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ/ ۱۹۳۹ م. ج ۳، ص ۳۴۹). بلاذری می نویسد: مرزبان طوس به سعید بن عاص، حاکم کوفه و عبدالله بن عامر همزمان نامه نوشت و «آن دو را به خراسان خواند. بدان شرط که چون یکی از آن دو پیروز گردید، وی را امارت خراسان بخشد» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۱۸۳). عبدالله بن عامر دستوری نیز از عثمان دریافت کرد تا به سوی خراسان رفت. در خراسان ابتدا با مقاومت مردم نیشابور روبه رو شد. او «لشکر به اطراف و جوانب فرستاد. سواد نیشابور و روستاها را غارت کرد و با اهل شهر جنگ آغازید. هر کس که به دست او می افتاد، می کشت یا مثله می کرد.» (ابن اعثم، ۱۳۸۰: ۲۸۲)

مقاومت و سخت گیری های عبدالله بن عامر در معامله با مردم شکست خورده، اوضاع را به نفع او تغییر داد. تقاضاهای صلح از شهرهای مختلف رسید. ابن اعثم می نویسد: «کنارنک - که امیر طوس بود - نامه ای نوشت به عبدالله بن عامر و از او امان خواست؛ بدان قرار که اگر او را امان دهد به خدمت شتابد و در استخلاص نیشابور مدد و معونت کند... اسوار حاکم نیشابور نیز کس فرستاد و از او امان خواست، بدان شرط که اگر او را امان دهد، دروازه های شهر باز بگشاد تا از هر دری که خواهد درآید». مسلمانان بدین ترتیب وارد شهر شدند. ابن اعثم ادامه می دهد: «و چون به اهل شهر کینه داشتند، دست به کشتن و غارت کردن برآوردند. آن روز از وقت

صبح تا نماز شام می‌کشتند و غارت می‌کردند». کنارنک از عبدالله خواست تا عفو کند و عبدالله مردم را امان داد و کنارنک را امیر نیشابور کرد. (همان، ص ۲۸۲)

فتح نیشابور، مقدمه فتوحات در آن منطقه بود. مردم هرات در پاسخ دعوت عبدالله بن عامر نوشتند: «مرجع کبار این دیار ابرشهر مشهور، یعنی نیشابور است. چون ایشان تابع شوند همه مطیعیم» (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۰۴). مردم ایبورد، نسا، مرو، هرات و پوشنگ، بلخ، ملک سرخس، فاریاب و طالقان تسلیم شدند. فتح طخارستان با کمک جنگاوران نومسلمان ایرانی میسر شد. «مسلمانان به رعب تمام کشتار می‌کردند» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۲۹۰). ولی در جوزجانان شکست بزرگی را متحمل شدند. «اهل جوزجانان بیرون آمدند، دهل و نقاره می‌زدند و با سلاح بازی می‌کردند... جنگی سخت در گرفت، چنانچه در آن روز جمعی کثیر از مسلمانان کشته شده و باقی به حال بد بازگشتند». (ابن اعثم، ۱۳۸۰: ۲۸۵)

در دوره عثمان نیز تخطی از دستورات خلیفه وجود داشت. «سعید بن عاص بی آنکه نامه و فرمانی دریافت کند از کوفه به طبرستان لشکر کشید». (بلاذری، ۱۳۴۶: ۱۸۳). مردم طبرستان سخت با سپاه سعید جنگیدند و چنان شد که «سپاه اسلام نماز خوف کردند». (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م. ج ۵، ص ۲۱۱۷). رفتارهای غیراسلامی از دیگر ویژگی‌های جنگ در این دوره بود. سعید بن عاص، طمیسه را که بر ساحل دریا بود، محاصره کرد. مردم امان خواستند. «امانشان داد که یکیشان را نکشد و چون قلعه را گشودند، همگی را بکشت به جز یکی و هرچه در قلعه بود غارت کرد». (همان).

در این دوره گروهی از سپاه اسلام رهسپار سیستان شدند. اخبار ضد و نقیضی در مورد فتح سیستان مشاهده می‌شود. گزارش ابن اعثم حاکی از آن است که مردم سیستان جنگ را ترجیح داده‌اند و اقبال مسلمانان عرب در آن منطقه بلند نبود. مردم سیستان مقابله کردند و «شهر را به شمشیر از آنها بستند. مسلمانان به شهر رفته،

غنائیم بیشمار به دست آوردند و برده بسیار بگرفتند.» (ابن اعثم، ۱۳۸۰: ۲۸۴). ربیع بن زیاد حارثی شهر زرننگ را محاصره کرد و چون مرزبان تقاضای صلح کرد، ربیع در حالی که خود و یارانش بر جسد کشته شدگان نشسته و تکیه کرده بودند، او را به حضور پذیرفت و با او در قبال هزار برده و هزار جام زرین صلح کرد (بلادری، ۱۳۴۶: ۲۷۰). مؤلف تاریخ سیستان نقل می کند که ایران بن رستم، رسولی نزد فرمانده آنان فرستاد که «ما به حرب کردن عاجز نیستیم، چه این شهر مردان و پهلوانان است، اما با خدای تعالی حرب نتوان کرد و شما سپاه خدایید و ما را اندر کتابها درستست بیرون آن شما و آن محمد علیه السلام» (تاریخ سیستان، ص ۸۲). با توجه به اخبار دیگر که از منابع تاریخی معتبر گزارش شده است، به نظر می رسد این اخبار ساخته ذهنیات و علایق مردم چند قرن بعد باشد.

هر چند بعضی از شهرها را به جنگ گشودند و غنائیم و برده بسیار به چنگ آوردند، جنگ با حاکم کابل پس از یک سال محاصره به نتیجه رسید. «عاقبت الامر، آن شهر را به قهر و شمشیر فتح کرده، مسلمانان در رفتند در شهر مردم جنگی را که بیافتند همگی بکشتند؛ زن و فرزند ایشان را برده گرفته و اعراج — که ملک آن شهر بود — به دست مسلمانان اسیر شد». او اسلام آورد و عزیز گردید. (ابن اعثم، ۱۳۸۰: ۲۸۴)

در زمان عثمان، آذربایجان در پی پیمان شکنی دوباره فتح شد. اشعث آنجا را «خان به خان فتح می کرد و پیش می رفت و «خان» به زبان مردم آذربایجان «باغستان» است.» (بلادری، ۱۳۴۶: ۱۶۶). شهرهایی از ارمنستان نیز فتح شد.

دوره خلافت علی (ع): از آنجا که بیشتر دوران خلافت علی (ع) به جنگ های داخلی گذشت، مجال پرداختن به فتوحات کمتر به دست آمد، به جز اینکه شهرهای فارس و کرمان در پی پیمان شکنی مجدداً فتح شد. زیاد، فرستاده علی (ع) بر فارس و کرمان بدون اینکه با کسی روبه رو شود یا جنگی کند، مسلط شد (طبری، ۱۳۵۸: ۱۹۳۹ م: ج ۴، ص ۱۰۶). در محاصره مرو، شاهزادگان ایرانی به امان، خود را تسلیم

حاکم خراسان کردند. آنها را نزد علی(ع) فرستادند. علی(ع) از آنان خواست تا مسلمان شوند و ازدواج کنند. گفتند: «پسران خویش را شوهر ما کن، اما علی نپذیرفت. یکی از دهقانان گفت: آنها را به من ده که این لطفی است در حق من» و آن دو را مدتی با احترام نگه داشت و پس از آن سوی خراسان بازگشتند. (همان، ج ۴، ص ۴۶)

لشکرکشی به سند از دیگر اقدامات نظامی مسلمانان در این دوره بود. حارث بن مره به پیروزی دست یافت. «غنیمت بسیار و بردهٔ بیشمار به دست آورد. تنها در یک روز هزار برده میان یاران خویش بخش کرد» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۲۶)، هر چند به زودی خود و یارانش در آن سرزمین کشته شدند.

**دورهٔ امویان:** در این دوره، فتوحات بیشتر به ماوراءالنهر و خوارزم و کابل و آن سوی مرزهای خراسان معطوف شد و در بیشتر مناطق، جنگ و صلح مجدد در پی شورش مردم، امری فراگیر بود.

مردم ایران هر لحظه منتظر بودند تا عرب‌ها را از سرزمینشان بیرون کنند. به همین دلیل با هر تغییر سیاسی و نظامی از جمله مرگ خلفا، اختلافات داخلی مسلمانان یا بازگشت امرا به عراق، مقاومت از سر می گرفتند.

فرماندهی جنگ‌ها را عموماً حکام خراسان برعهده داشتند. در واقع، یکی از وظایف آنان در خراسان جنگ با ترکان و فتح ماوراءالنهر و خوارزم و کابل بود، هر چند موفقیت کمتری داشتند. طخارستان، غور، قهستان و قسمت‌هایی از ماوراءالنهر به جنگ گشوده شد. سمرقند، خوارزم، خجند، بادغیس، فرغانه، چغانیان و سغد به جنگ فتح شد. این فتوحات در دورهٔ معاویه و عبدالملک بن مروان بیشترین حجم را شامل می شد و در دورهٔ عبدالملک، قتیبه بن مسلم عموماً آنها را فرماندهی می کرد.

در زمان معاویه، بیشتر همت حکام خراسان، صرف تکمیل فتوحات در بخارا و سمرقند شد. جنگ سعید بن عثمان، حاکم خراسان، با شاه سمرقند یک ماه به طول

انجامید. «هر روزه ظفر از سعید می بود تا از ایشان خلق بسیار بکشت و برده بسیار بگرفت» (ابن اعثم، ۱۳۸۰: ۷۴۸) و چون پیروزی کامل به دست نیاورد، صلح کرد. طولانی شدن جنگ با طخارستان، به ویژه در دوره عبدالملک بن مروان به فرماندهی قتیبه بن مسلم، موجب مشکلاتی از جمله قحطی و شیوع بیماری و یا شد. گروگان های مبادله شده بیشتر مواقع به تلافی کشته می شدند، شهرها می سوخت و اسارت و کشتار فراوان رخ می داد. طبری شرح مفصلی از این جنگ ها در جلد پنجم کتاب تاریخ طبری ارائه داده است.

مردم بیکند بخارا پیمان شکنی کردند و «عامل و یاران قتیبه را کشتند و بینی ها و گوش های شان را بریدند» و چون مسلمانان بر آنجا دست یافتند همه جنگاوران آن را کشتند (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م.: ج ۵، ص ۲۱۹). در غزای بخارا قتیبه فریاد می زد: «بیکند را غارت کنید و خون و مال ایشان مباح کردم». (نرشخی، ۱۳۱۷، ص ۵۳) در سغد منعجیق گذاشتند و مردم را سنگباران کردند. «کشتگان بسیار شدند و سرها را که بیشتر از آن شاهزادگان بود، نزد قتیبه آوردند.» (همان، ص ۲۵۰). «قتیبه به فرغانه نیز وارد شد و بسیار کشتش کرد و برده بسیار بگرفت و پس صلح کرد با ایشان و گروگان بستند» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۱۱) و کاسان — شهر معتبر فرغانه — را سوزانید (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م.: ج ۵، ص ۲۵۸). ولی نیروی نظامی ترکان با مسلمانان برابر و گاهی قوی تر بود و امکان پیروزی و صلح به نفع مسلمانان با مشکل روبه رو می شد. گروهی از مسلمانان در این جنگ ها کشته یا اسیر می شدند. پس از قتیبه دیگر فتحی صورت نگرفت، هرچه بود صلح مجدد به نفع ترکان بود و بس.

قتیبه به چین نیز نزدیک شد. طبری گزارش می دهد: «پسر شاه چین بدو نوشت که یکی از سران قوم همراه خویش را پیش ما فرست که ما را درباره شما مطلع کند و از دین شما پرسش کنیم». فرستادگان او به پادشاه چین گفتند که قتیبه سوگند یاد کرده است که «باز نگردد تا بر ولایت شما پای نگذارد و مهر بر پادشاه نهد و خراج

نگیرد». شاه چین گفت: «ما وی را از سوگندش رها می‌کنیم؛ مقداری از خاک سرزمین خویش پیش وی می‌فرستیم که پای بر آن گذارد، چند تن از فرزندانم را می‌فرستم تا بر آنان مهر نهد و مبلغی می‌فرستیم تا راضی شود». (همان، ص ۲۷۰-۲۶۹)

حجاج سپاهیان نیز به سند فرستاد. محمدبن قاسم ثقفی، فرمانده سپاه بود که در هند فتوحاتی صورت داد. او شهرهای ارمایل، دیبل و اور را فتح کرد. حجاج به او نوشته بود: «پیش رو و هرچه فتح کردی، تو خود بر آن امیری». (یعقوبی، ۱۳۴۷: ج ۲، ص ۲۴۴). محمدبن قاسم تا زمان مرگ در سند اقامت داشت. یعقوبی همچنین از ادامه فتوحات سند در زمان ولیدبن یزید خبر می‌دهد. (همان، ص ۳۰۸)

در کابل امویان پیروزی اندکی داشتند. در زمان معاویه، لشکرکشی به کابل آغاز شده بود، ولی فتح آن مشکل بود و مسلمانان بسیاری در این جنگ‌ها کشته و اسیر شدند. در دوره معاویه «تا بیست و اند هزار مسلمان بر دست کابلشاه شهید گشت». (تاریخ سیستان، ص ۸۸). در خلافت عبدالملک، حجاج، حاکم عراق، به فرستاده‌اش گفته بود «با مسلمانانی که همراه تواند با رتبیل نبرد کن و برنگردید تا سرزمینش را غارت کرده و قلعه‌هایش را ویران کنید و جنگاورانش را کشته و فرزندانش را اسیر کنید» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م.: ج ۵، ص ۱۳۷). ولی چون مسلمانان در سرزمین کابل پیش رفتند، رتبیل دستور داد «گردنه‌ها و دره‌ها را بستند و مسلمانان را در روستاها رها کردند که پنداشتند هلاک شوند». مسلمانان با پرداخت مبلغی تقاضای صلح کردند. قتل و اسارت مسلمانان به قدری زیاد بود که حجاج سخت کوش و سخت کش را به صلح با رتبیل واداشت. پس از آن از مرزهای کابل به عنوان «ناحیتی شوم یاد می‌شد». (بلاذری، ۱۳۴۶: ۲۷۸)

طبرستان و گیلان دلمشغولی دیگر امویان بود. در زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک، یزیدبن مهلب گیلان و ساریه را فتح کرد و دهستان را محاصره نمود و با تقاضای صلح صول ترکی، مرزبان دهستان، موافقت کرد؛ با وجود این

«یزید چهارده هزار تن از ترکان را بکشت.» (همان، ص ۱۸۵) و به سوی طبرستان رفت. جنگ در طبرستان به نفع مسلمانان نبود؛ زیرا مردم طبرستان بر بلندی قرار داشتند و «به مسلمانان سنگ می زدند و آنان بدون آنکه جنگ بزرگی کرده باشند، از دهانه دره هزیمت شدند. دشمن در تعقیب و طلب مسلمانان بود و آنها از پی یکدیگر می دویدند و در پرتگاه‌ها سقوط می کردند.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م: ج ۵، ص ۲۹۵)

یزید با وضع پیش آمده، به ویژه رسیدن خبر پیمان شکنی مردم گرگان، آماده صلح شد و حیان بن نبطی دیلمی الاصل را واسطه قرار داد. وقتی حیان از یزید خواست تا کسی را برای حمل مال الصلح بفرستد، یزید پرسید: «از سوی آنان حمل کند یا از سوی ما و یزید راضی بود هر چه می خواهند بدهد و به سوی گرگان باز گردد.» (همان، ص ۳۰۰). او شورش گرگانیان را علت اصلی شکست خود در طبرستان می دانست. مردم گرگان، مسلمانان مقیم در شهر را کشته بودند و ابن اسفندیار گزارش می دهد: «از آن جماعت پنجاه مرد بنو اعمام یزید بودند.» (بن اسفندیار، ۱۳۲۰: ج ۱، ص ۱۶۳). یزید بن مهلب عهد کرده بود که «تا به خون گرگانیان آسیاب نگرداند و آرد نکند، بدان آسیاب و از آن آرد نان نپزد و بدان نان چاشت نکند، از آنجا نرود و چون مردم همی کشتند و خون‌هاشان همی بفسرد و از جا نمی رفت، پس یزید را گفتند بفرمود تا آب افکنند و آسیاب بگشت و آرد کردند، از آن آرد نان پختند تا او بخورد و سوگند خویش راست کرد و شش هزار برده از گرگانیان بگرفت و همه را به بندگی فروختند.» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۱۲) او به افرادش گفته بود «هر کس در طلب انتقام از آنهاست کشتار کند و چنان شد که یکی از مسلمانان چهار یا پنج کس را می کشت.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م: ج ۵، ص ۳۰۲)

## قراردادها

این مبحث با استناد به قراردادهای منعقدہ میان مسلمانان و ایرانیان بررسی خواهد شد و اینکه مفاد قراردادها تا چه اندازه با الگوهای عملی به میراث رسیده از آموزه‌های اسلامی مطابقت دارد و گزینه‌های افزوده‌شده به شرایط معاهدات با توجه به مقتضیات زمان و عوامل مؤثر در آن کدام است.

«معاهده» به معنای تعهد است و قراردادی است که بین دو طرف یا دو گروه منعقد می‌شود. آموزه‌های اسلامی، رابطه میان حاکمیت اسلامی و مردم، میزان مسئولیت و حقوق مردم و حاکمیت را تعیین کرده است و به همین منظور حاکمیت اسلامی باید با مردم قراردادهای اجتماعی قابل پذیرش و غیرتحمیلی منعقد می‌کند. در این قراردادها، مردم ضمن پذیرش حق حاکمیت اسلام، از حقوق مشخصی با توجه به پذیرش اسلام یا باقی ماندن در دین خود برخوردار می‌شدند و مسئولیت‌هایی نیز به تناسب آن برعهده می‌گرفتند. در مقابل، حکومت اسلامی نیز امنیت و آرامش برای آنان ایجاد می‌کرد. این قراردادها منطبق با آموزه‌های حقوق طبیعی مطرح شده در قرن هفدهم میلادی است. و حال آنکه ده‌ها قرن پیش از آن، آموزه‌های اسلامی تمامی موارد مطرح شده در گفتمان اندیشمندان مدافع حقوق طبیعی را در نظر گرفته بود و پیامبر الگوی عملی آن به حساب می‌آمدند.

با نگاهی به آنچه قرآن در مورد رابطه میان فرمانروایان و فرمانبران در حاکمیت اسلامی مطرح می‌کند، درمی‌یابیم که حقوق شهروندان جامعه اسلامی باید رعایت می‌شد. غیرمسلمانان، یا اسلام می‌آوردند و از حقوق برادران ایمانی خود، یعنی شاکله اصلی جامعه اسلامی، برخوردار می‌شدند، یا اسلام نمی‌آوردند و جزیه می‌پرداختند و از حقوق انسانی بهره‌مند می‌شدند. مشاهده می‌شود حتی در پذیرش اسلام هم تحمیلی صورت نمی‌گرفته است و این نوع عملکرد، عین عدالت است.

توجه اندیشمندان به حقوق طبیعی زمانی جلب شد که ضرورت آن در جوامع،

به علت یک طرفه بودن روابط میان فرمانروایان و فرمانبران، احساس می‌شد. این اتفاق به تدریج در مورد حکومت اسلامی نیز رخ داد، به ویژه از زمان حاکمیت بنی‌امیه بر جامعه اسلامی، معیارهای اصلی، یعنی رعایت حقوق طبیعی و انسانی آحاد جامعه اسلامی زیر پا گذاشته شد. باید یادآور شد که عرب‌ها گروهی از مسلمانان بودند، البته اولین و بیشترین گروهی که به اسلام گرویدند. آنان در دوران پس از پیامبر (ص) اقدام به فتوحات گسترده در خارج از عربستان کردند و مسلماً علاوه بر تعالیم اسلامی، معیارها و گزینه‌های جدیدی را به مقتضای زمان و ویژگی‌های شخصیتی و فرهنگی و ارتباطات گروهی و ... چه در علت فتوحات و چه در روش و شیوه آن ایجاد کردند.

مهم‌ترین بخش فتوحات در ایران، قراردادهای صلحی است که میان سرداران و حکام مسلمان و مردم شهرهای ایران با نمایندگی خاندان‌های محلی یا دهقانان یا نمایندگان مردم بسته می‌شد؛ زیرا در جنگ‌های مسلمانان: «همه احکام و تصمیم‌های مربوط به جنگ از قبیل تقسیم غنائم و بستن قرارداد صلح به فرمانده و اگذار می‌شود.» (ماوردی، ۱۳۸۳: ۷۹). این نوع فرماندهی از گسترده‌ترین و متنوع‌ترین فرمانروایی‌ها است و اگر فرمانده، مسلمان و مقید به اجرای قوانین و احکام اسلامی می‌بود، بهترین نتیجه حاصل می‌شد؛ زیرا او بیشترین آگاهی را به جریان جنگ و موقعیت جنگاوران طرف مقابل و صلح و رفتار با آنان داشت و می‌توانست صحیح‌ترین تصمیم‌ها را اتخاذ کند، ولی اگر شخصی مذبذب می‌بود که هنوز با علائق و ابعاد شخصیتی عرب‌های دوره جاهلی مأنوس بود، نتیجه عکس می‌داد. خلفا برای جلوگیری از تصمیم‌گیری‌های مغایر با موازین اسلامی فرماندهان، سعی داشتند آنان را از میان فقها و محدثان انتخاب کنند، یا گروهی از افراد مؤمن و معتقد و فقیه را به عنوان مشاور همراه آنان می‌فرستادند تا «کاری بدون مشورت آنان فیصل ندهد.» (مسعودی، ۱۳۴۷: ج ۱، ص ۶۶۵). طبری در این رابطه می‌نویسد: «وقتی سپاهی از

## تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان ۸۹

مؤمنان پیش عمر فراهم می‌شدند، یکی از اهل حدیث و فقه را سالارشان می‌کرد.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ق/ ۱۹۳۹ م: ج ۳، ص ۲۶۰). اولین فرماندهان سپاه عمر از صحابی پیامبر بودند؛ مثنی بن حارثه شیبانی و سعد بن ابی وقاص از آن جمله هستند. سعد یکی از شش تن اهل شورا بود. مؤلف تاریخ سیستان نیز خبر می‌دهد که فرستادگان عثمان به سیستان را حسن بصری و فقهای دیگر همراهی می‌کردند. (تاریخ سیستان، ص ۸۳)

قراردادها به لحاظ مثبت و ضبط رویدادها و تاریخ سیاسی حاوی اطلاعات مهمی هستند. روشن کردن بینش سیاسی حاکم بر آن روزگار و نظام سیاسی موجود آن زمان از کاربردهای آن محسوب می‌شود.

قراردادهای صلح میان ایران و مسلمانان را می‌توان تا اواخر دوره امویان ردیابی کرد. با اینکه متن قراردادها اصالت اسلامی و عربی دارد، تأثیر الگوهای ایرانی بر آنها را نباید نادیده گرفت. باید توجه داشت که پس از تسلط عرب‌ها بر ایران و بین‌النهرین، فرمانروایان عرب بر مکاتبات ساسانی دست یافتند و دیوانیان ایرانی را به کار گرفتند.

قراردادهای منعقد شده میان مسلمانان عرب و ایرانیان معاهداتی رسمی تلقی می‌شد. نام فرمانده مسلمان و نام طرف دیگر قرارداد که می‌توانست امیر خاندان‌های محلی، دهقان منطقه یا نماینده مردم باشد، مشخص بود و در پایان، نام شهود و نویسنده قرارداد ذکر می‌شد. حضور شهود در واقع نشانگر استحکام ضمانت اجرایی قرارداد محسوب می‌شد.

مفاد قراردادهای صلح این دوره را فقط در متون تاریخی می‌توان یافت. مفاد قراردادها در حول موضوعاتی از قبیل، توافقات امنیتی، برقراری صلح، استقرار نیروهای نظامی و ایجاد پایگاه‌های نظامی، توافقات اقتصادی و گاه فرهنگی، از جمله برگزاری مراسم و مناسک عبادی مردم مغلوب، شاخصه‌های دفاعی، تجاری و چگونگی برخورد با مهاجران و گریختگان: اینکه اقوام مغلوب بتوانند از موطن و

مرزها عبور کنند یا نه و یا حق پناهنده شدن به قدرت‌های دیگر را داشته باشند یا نه، از مواردی بود که در قراردادهای صلح پیش‌بینی می‌شد.

ماوردی در مورد شیوه انعقاد قرارداد میان مسلمانان و ایرانیان به دو مورد اشاره می‌کند: «در قراردادهای صلح عموماً به دو شیوه عمل شد: در شیوه اول، ایرانیان متقبل شدند مالی را یکجا تحویل مسلمانان دهند که غنیمت محسوب می‌شد و در ازای آن، در آن نوبت از جنگ ایمنی می‌یافتند. یعنی هر آن ممکن بود مسلمانان در نوبتی دیگر به جنگ برخیزند.

در شیوه دوم، ایرانیان متعهد می‌شدند مبلغی را هر ساله پرداخت کنند. یعنی جزیه و خراج پردازند و در مقابل، در امان باشند. این امان ثابت تلقی می‌شد. مالی هم که به موجب این توافق از کافران ستانده می‌شود در سال نخست غنیمت بود و میان مجاهدان قسمت می‌شد. و تا زمانی که کافران به پرداخت مال مورد توافق پایبند باشند از سرگیری جنگ علیه آنان جایز نیست.

اما اگر طرف‌های این توافق از پرداخت مالی که مقرر شده است خودداری ورزند، حالت آشتی و آتش‌بس از میان می‌رود و امان نیز زایل می‌گردد و جهاد برضد آنان به سان دیگر کسانی که اهل حرب هستند واجب است.» (ماوردی، ۱۳۸۳: ۱۰۸)

از متون تاریخی چنین استنباط می‌شود که در زمان ابوبکر، در رابطه با مردم مغلوب، به همان روش پیامبر عمل شد. اهل کتابی که بدون جنگ صلح می‌کردند با جزیه‌دادن در امان بودند. سخنان خالد با فرمانده مردم حیره نیز حکایت از اجرای شیوه پیامبر دارد. پذیرش اسلام و برخورداری از حقوق و تکالیف مسلمانان یا پرداخت جزیه و در غیر آن، دعوت به جنگ. در مورد مردم مناطق فتح‌شده که بیشتر شامل کشاورزان و جنگاوران بودند، به دستور ابوبکر، کشاورزان جابه‌جا نشدند و آنانی که به جنگ نیامده بودند به حال خویش ماندند، زمینشان متعلق به

## تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان ۹۱

خودشان شد و در پناه مسلمانان قرار گرفتند؛ ولی فرزندان جنگاورانی که در خدمت پارسیان بودند به اسیری گرفته شدند. (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م.: ج ۲، ص ۵۵۷)

گروهی از پارسیان گریختند؛ از جمله مردمی در جنگ مذار و در سواد عراق پراکنده شدند. حکومت اسلامی بنا به سفارش پیامبر آنان را آزاد گذاشت. به گفته طبری، همین گریختگان بودند که بعدها مزدوران عراق را به وجود آوردند. (همان، ص ۵۶۳-۵۵۸)

اموال خاندان کسرا و آنان که از خانه‌های خود می‌رفتند، مشمول صلح نمی‌شد و از آن مسلمانان بود. (همان، ص ۵۷۰)

غرامت جنگی به شکل وجوه نقد یا معادل آن به صورت کالا نیز پرداخت می‌شد. طلیسان و عبای قطوانی و حریر که در صلح نامه‌های دوره پیامبر و دوره‌های بعد به اجناسی از این قبیل اشاره شده است. (بلاذری، ۱۳۴۶: ۴۲-۴۰)

در زمان ابوبکر، خالد در صلح با مردم حیره گزینه جدیدی وارد کرد. او در صلح با آنان شرط کرد تا علاوه بر پرداخت خراج و جزیه، به عنوان راهنما و یاور مسلمانان در فتح دیگر شهرها شرکت کنند و «خبرگیران وی باشند و آنها پذیرفتند.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م.: ج ۲، ص ۵۵۳). بلاذری نیز از وارد کردن این شرط در قراردادهای صلح خالد خبر می‌دهد. خالد بر اهل الیس «شرط کرد که در جنگ فارس مسلمانان را چشمانی باشند و ایشان را راهنما و یاور گردند» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۷). خالد در صلح مداین، گروگان‌گیری را برای تضمین پرداخت غرامات جنگی و خراج رسم کرد. «متعهدان خراج و سران روستاها به گرو پیش او بودند تا همه خراج دریافت شد.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م.: ج ۲، ص ۵۷۲-۵۵۳)

گزینه دیگری که در شرایط صلح قید شد، تقاضای مسلمانان از شکست‌خوردگان برای عدم شورش و حيله‌گری در قبال آنان بود. خالد به مردم رومیه امان داد و بر آنان شرط نهاد که «هرکس که از ایشان خواهد، از آن جای برون رود و هرکس که خواهد، بماند و اطاعت و اخلاص نماید و خراج گزارد و

مسلمین را راهنما باشد و با ایشان حيله گری نکنند.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۶۴) و در مصالحه با مردم حیره «بر ایشان شرط کرد که هرگز بر مسلمانان نشورند.» (همان، ص ۳۸). علاوه بر شرایط مسلمانان در قراردادهای، گاه مردم مغلوب نیز شرطهای خود را در قراردادها می گنجاندند. مردم حیره شرایط خود را تحمیل کردند: «بدان شرط که خالد کنشتها و کاخهای ایشان را ویران نکند.» (همان)

**قراردادهای دوره عمر:** در دوره عمر نیز در مناطق مفتوحه، آنان که ذمی می شدند و صلح می کردند، زمینهایشان به خودشان تعلق می گرفت و در حمایت مسلمانان درمی آمدند. زمینهای مفتوحه جزو غنایم به شمار نمی آمد و تقسیم نمی شد. اموال خاندان کسرا و پیروانشان به غنیمت مسلمانان درمی آمد. آنان که اسلام آوردند «عمر بن خطاب نیز ممانعتی نکرد و زمینهای ایشان را نگرفت و بار جزیه از گردنشان برداشت.» (همان، ص ۶۶). طبری معتقد است: «عمر و مسلمانان در امر جزیه و ذمه، بر اساس سنت پیامبر عمل کرده اند.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م.: ج ۳، ص ۸۸)

عمر به سعد بن ابی وقاص که سواد را فتح کرده بود، نوشت: «زمینها و نهرها را به کشاورزان باز ده تا در شمار اعطاهای مسلمین در آید. چون اگر زمینها را نیز میان فاتحین بخش کنی، از برای آنان که در این نواحی خواهند زیست، هیچ نخواهد ماند.» (علی (ع) در مشورت عمر با او در مورد زمینهای مفتوحه گفته بود: «رهاشان کن تا مسلمانان را منبع سودی باشد.» این رسم همچنان باقی ماند و وقتی ولید بن عبدالملک، خلیفه اموی، خواست اهل سواد را در شمار غنایم آرد، سلیمان بن عبدالملک در مورد عملکرد عمر به او یادآور شد و او منصرف گردید (بلاذری، ۱۳۴۶: ۶۷). این رسم در فتوحات ایران نیز برقرار بود. مردم در زمینهای خود آزاد گذاشته می شدند تا به امر آبادانی آن پردازند (همان، ص ۲۵۹). البته علی رغم تأکید عمر در مورد به غنیمت نگرفتن زمینهای مغلوبان، نشانههایی از تسلط و غلبه بر زمینهای مفتوحه وجود دارد. ابوموسی اشعری در فتح شروان «دستههایی سوار

### تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان ۹۳

به میان ایشان بپراکند و بر زمین هایشان غالب آمد» (همان، ص ۱۲۶). این عمل به وسیله عثمان بن ابی العاص در زمین های شاهپور تا کازرون تکرار شد (همان، ص ۲۵۹). براء بن عازب «بر زمین های ابهر چیره شد». (همان، ص ۱۵۶)

در زمان عمر نیز به افرادی که قصد گریز از مناطق مفتوحه را داشتند، تعرضی نمی شد. در حلوان و اصفهان و شوشتر و جی این گونه عمل شد (همان، ص ۱۱۰، ۱۳۸، ۱۵۹؛ طبری، ۱۳۵۸ هـ/ ۱۹۳۹ م: ج ۳، ص ۲۲۵-۱۸۲). در قرارداد صلح با مردم شیراز شرط شد «هر کسی خواهد برود و او را امان باشد، نکشند و نه به بندگی برند.» (ابن بلخی، ۱۳۴۳، ص ۱۳۳) و مردم باب ارمینیه به هنگام جنگ سوی کوه ها رفتند «و از سکونت زمین خود بازماندند و در آنجا جز سپاهیان و کسانی که کمک آنها بودند یا آذوقه می آوردند کس مقیم نبود.» (طبری، ج ۳، ص ۲۳۶)، ولی ابوموسی اشعری خلاف این رأی عمل کرد. وقتی گروهی از مردم جندی شاپور به کلبانیه رفتند: «ابوموسی، ربیع بن زیاد را بدانجا روانه کرد. ربیع آنان را بکشت و کلبانیه را فتح کرد.» (بلاذری، ص ۲۴۹)

همچنین در این دوره با پیمان شکنان پیمان جدیدی بسته می شد و محاسبه جدیدی انجام می گرفت. تعهدات ایرانیان در قراردادهای این دوره، علاوه بر پرداخت خراج و جزیه، خیانت نکردن، شورش نکردن و مهمان کردن مسلمانان و فراهم آوردن زاد و توشه راه برای آنان بود که در دوره پیامبر و بعد از ایشان نیز مرسوم بود. در نامه صلح با پادوسبان، مزربان اصفهان، آمده است: «... مسلمانان را راهنمایی کنید و راه آنان را اصلاح کنید و یک روز و شب مهمانان کنید و آنان را تا یک منزلی حمل کنید.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ/ ۱۹۳۹ م: ج ۳، ص ۲۲۵)

در این دوره نیز تحت اوضاع و مقتضیات خاص، گزینه های جدیدی به شرایط قراردادهای صلح وارد شد: عمر به عاملان مرزها نوشت: «از چابک سواران فارس که به کارشان نیاز دارند کمک بگیرند و جزیه از آنها بردارند و چنان کردند.» (همان، ص ۱۵۳). گروهی از چابک سواران سپاه یزدگرد به فرماندهی شیرویه تسلیم

شدند و برای پذیرش اسلام شروطی معین کردند و قرار شد: «مسلمان شوند و با وی (ابو موسی) در محاصره شوشتر شرکت کنند و ابو موسی مقرر می‌گردد آنان را نسبت به عرب‌ها بیشتر پرداخت کرد.» (همان، ص ۱۸۶) و گروهی از مردم نومسلمان قزوین «وارد سپاه اسلام شدند.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۱۵۶) و در جنگ گرگان، مردم دهستان به کمک آمدند. «و راه‌های خروج را به او (سویدبن مقرن) نشان دادند که همه آن جا را با ترکان دهستان سد کرد و از کسانی که برای حفاظت آنجا اقامت گرفته بودند، جزیه نگرفت.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م. ج ۳، ص ۲۳۳). در قرارداد مردم آذربایجان و ارمنیه نیز این ماده پیش‌بینی شده بود.

رسم دیگری که در این دوره با تأیید عمر بر آن صحه گذاشته شد، اعتباربخشی به امان‌نامه مسلمانان و حتی بردگان مسلمان بود و علت این امر امان‌نامه‌ای بود که مردم شهر یاج دریافت کردند و دروازه‌های شهر را گشودند. پس از جست‌وجو معلوم شد امان‌نامه را بنده‌ای مملوک که در سپاه مسلمانان بود بر تیری نهاده و برای آنان فرستاده بود. از عمر استعلام شد. جواب داد: «برده مسلمانان از مسلمانان است و پیمان وی چون پیمان ایشان؛ امان او را معتبر دارید.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۲۶۳). این شگرد مدبرانه چند بار دیگر نیز در فتوحات شهرهای ایران تکرار شد.

گزینه جدیدی که نمی‌توان برای آن هیچ نوع پشتوانه اسلامی و انسانی در نظر گرفت، گنجاندن این شرط در بعضی از قراردادهای این دوره است: «کسی که مسلمانی را ناسزا گوید، عقوبت شود و اگر او را بزند، او را بکشیم.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م. ج ۳، ص ۲۲۵). این شرط در صلح با مرزبان اصفهان و گرگان ذکر شده بود. (همان، ص ۲۲۵-۲۳۳)

گاه پذیرش درخواست صلح مرزبان با مردم یک منطقه با دادن گروگان یا کنیز و هدایا امکان‌پذیر می‌شد که این رفتار سابقه قبلی نداشت. زادویه، مرزبان سرخس، پس از جنگ، طلب صلح کرد و «خواست که وی صد تن از ایشان را امان دهد تا او نیز زنانی را به کنیزی مسلمین فرستد. دختر این مرزبان خود در شمار کنیزکان ابن

خازم درآمد... گویند مرزبان نام خود را جزو صد نفر نیاورده بود و کشته شد». (بلاذری، ۱۳۴۶: ۲۸۷)

در دوره عمر روش دریافت خراج گاه با توهین به خراج دهندگان همراه بود. عثمان بن حنیف برای دریافت خراج به سواد رفت. او علاوه بر افزایش خراج آن منطقه، برای نگه داشتن حساب خراج «بر گردن پانصد و پنجاه هزار تن از رعایا دوالی مهرداد نهاد». (همان، ص ۷۳). این عمل در نقاط دیگر نیز تکرار شد. (همان، ص ۷۵)

از مشخصه‌ها و ویژگی‌های فتوحات و قراردادهای صلح در این دوره شرایط متقابل ایرانیان است. آنان گاهی در شرایط مساوی یا برتری نظامی خواستار شرایط و امتیازاتی برای برقراری صلح یا تسلیم یا اسلام آوردن می شدند. خواسته‌های آنان در زمینه جلوگیری از کشتار ایرانیان، گرفتن امتیازاتی در مورد زمین‌ها، دین و اجرای مراسم دینی خود و ابقا در مناصب بود.

در جنگ جلولاء، وقتی مسلمانان به مهرود رسیدند، «دهقان آن اطاعت آورد و بر آن شد که به وزن یک جریب درهم پردازد تا هاشم (بن عتبّه) کسی از ایشان را به قتل نرساند». (همان، ص ۶۵)

حاکم همدان نیز شهر را تسلیم کرد «به شرط آنکه خونریزی نشود. مسلمانان پذیرفتند». (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹/م: ج ۳، ص ۲۱۸)

در صلح شهر صیمره آمده بود «که کسی از ایشان را خون نریزد یا به اسیری نگیرد و زر و سیم مردم نستاند». (بلاذری، ۱۳۴۶: ۱۲۶). این ماده در قرارداد مردم شیراز و شاهپور و نسا نیز تکرار شد (همان، ص ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۸۷)

مرزبان اصفهان تسلیم شد و شرط کرد «هر کس بخواهد، بماند و جزیه دهد و مالش بر او استوار باشد و کسانی که زمینشان را به جنگ گرفته‌اید، مانند آنها باشد و برگردند و هر کس از ورود به صلح ما امتناع ورزد، هر جا که بخواهد برود و زمینش مال شما باشد». مسلمانان پذیرفتند (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹/م: ج ۳، ص ۲۲۴). در

قرارداد مردم نهاوند آمده بود «... بر جانها و مالها و زمینهایشان امان دادم که دین کسی را تغییر نمی‌دهیم و مانع از انجام شرایع دینشان نمی‌شویم تا زمانی که هر سال به عامل خود جزیه دهند. از هر بالغ برای جان و مالش به اندازه طاقتش و به راه مانده راه‌نمایی کنند و راهها را اصلاح کنند و سپاه مسلمین را مهمان کنند...» (همان، ص ۲۲۱). قرارداد مردم ماه دینار نیز همین مضمون را داشت. در قرارداد مردم ری قید شده بود: «تازیان کسی از ایشان را نکشند و به اسیری نبرند و آتشکده‌ای را ویران نکنند و نیز خواستند که مقدار خراج ایشان برابر خراج اهل نهاوند باشد.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۱۴۸). مردم آذربایجان در قراردادشان ذکر کردند: «... به آن شرط که حذیفه کسی را نکشد و به اسیری نگیرد و آتشکده‌ای را ویران نسازد و بر کردان بلاسجان و سبلان و ساتر و دان تعرض نکند و خاصه اهل شیز را از رقص و پایکوبی در روزهای عید و انجام دیگر مراسم باز ندارد.» (همان، ص ۱۶۳)

گفته شده است: «مردم قزوین مانند اسواران بصره اسلام آوردند؛ یعنی شرط کردند به هر کس که خواهند پیوندند.» (همان، ص ۱۵۶).

تقاضای بعضی از حکام ایرانی برای صلح با مسلمانان، ابقا در مناصبشان بود. فرخزاد بن زادمهر، حاکم ری، چنین تقاضایی داشت. «کس نزد عروه فرستاد و از او صلح تمنا کرد بر آن قرار داد که او را در ری گذارند و او گزیت قبول کند.» (ابن اعثم، ۱۳۸۰: ۲۵۴)

**قراردادهای دوره عثمان:** بیشترین قراردادهای صلح در دوره عثمان، به دنبال جنگ با شورشیان مناطق فتح شده منعقد شد. مواد افزوده شده به مفاد قرارداد، معمولاً برای تضمین صلح و ادامه آن بود. گاهی گروگان‌گیری ضمانت اجرای تعهدات مالی قراردادها بود.

در ابرشهر، کنارنگ، مرزبان شهر، پسر و برادرزاده‌اش را گروگان داد. مردم ابرشهر دو دختر از خاندان ساسانی را نیز به مسلمانان دادند. مردم بلخ علاوه بر

## تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان ۹۷

تعهداتشان، هدیه‌هایی از ظروف طلا و نقره و دینار و درهم و جامه به مناسبت مهرگان می‌دادند. (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م.: ج ۳، ص ۳۴۹-۳۵۸)

اسکان گروهی از عرب‌ها در مناطق فتح‌شده و وادار کردن مردم مغلوب به پذیرش آنان در منزل‌هایشان و تقسیم اموال خویش با آنان از گزینه‌های جدیدی بود که سابقه قبلی نداشت و در این دوره مرسوم شد و در واقع قصد اقامت دائم عرب‌ها در ایران از این دوره شروع شد. در صلح‌نامه مرو آمده بود «که بایستی ایشان مسلمانان را در خانه‌های خویش جای دهند و مال خویش با ایشان قسمت کنند» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۲۸۸). منابع در این مورد اختلاف دارند. این اتفاق را گردیزی، مربوط به دوره عثمان می‌داند و علت آن را این‌گونه بیان می‌کند که عثمان، امیربن‌احمر را به خراسان فرستاد و «بسیج گرفتن خانه‌های مردمان مرلشکریان را او رسم آورد و سبب آن بود: امیربن‌احمر بر در مرو آمده بود اندر خرگاه‌های خرپشت‌ها سرمای سخت آمد و دهقانان مرو بترسیدند بر امیر و بر سپاهش که از سرما هلاک شوند؛ پس ایشان را در خانه‌های خویش جای دادند... و از پس آن، لشکری را بسیج گرفتن رسم گشت.» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۰۲). یعقوبی، آن را قراردادی میان عبدالله بن عامر و حاتم، مرزبان مرو ذکر می‌کند و ادامه می‌دهد: پس از آن امیربن‌احمر در آنجا اقامت کرد و چون از قصد مردم مرو علیه مسلمانان باخبر شد، بر آنها تاخت و گروه بسیاری را کشت تا مردم عذرخواهی کرده و به عهد خود پایبند شدند (یعقوبی، ۱۳۴۷: ج ۲، ص ۶۱-۶۰)، ولی بلاذری این رویداد را در وقایع سال ۴۵ زمان معاویه ذکر می‌کند، ولی در اینکه امیربن‌احمر به مرو رفت و او «نخستین کس بود که عرب را در مرو مسکن داد» (بلاذری، ص ۲۹۴) با دیگر مورخان متفق‌القول است.

این شیوه اسکان عرب‌ها در خانه‌های مردم مغلوب مسبوق به سابقه قبلی نبود. هرچند، به‌هنگام مهاجرت پیامبر و مسلمانان از مکه به مدینه که به دعوت مردم مدینه انجام شد و مسلمانان مکی همه خواسته‌ها و اموال خود را در مکه به‌جای گذاشته

بودند، چون به مدینه رسیدند «انصار، خانه‌ها و مال‌های خویش را از آنان دریغ نداشتند.» (یعقوبی، ۱۳۴۷: ج ۱، ص ۴۰۱)، ولی اسکان اجباری مسلمانان در خانه‌های مردم مرو، تحمیلی از جانب آنان بر مردم مرو بود و فاقد هر نوع پشتوانه اسلامی و انسانی و ورود به حریم خصوصی و سلب آزادی و حقوق طبیعی انسان‌ها محسوب می‌شد و این از جمله تخلفاتی است که نشانه‌های آن را در خوی جنگاوران فاتح می‌توان دید.

البته اسکان مسلمانان در شهرهای مفتوحه جهت اداره امور شهر و تبلیغ اسلام همچنان ادامه داشت و می‌تواند امری عادی و قابل پذیرش باشد، به طوری که اشعث پس از فتح آذربایجان «از تازیان اهل عطا و دیوان گروهی بیاورد و در آن‌جا جای ساکن ساخت و آنان را فرمان داد که مردم را به اسلام خوانند.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۱۶۶)

از مفاد قراردادها چنین برمی‌آید که در اواخر این دوره، سپاه اسلام، برتری نظامی خود را از دست داده بود. نامه مرزبان مرو و جواب احنف بن قیس به او نشانگر معامله دو طرف در شرایط مساوی است. مرزبان مرو خواستار ابقای منصب و تیول‌هایی بود که میراث پدرانش از شاه ساسانی به‌شمار می‌رفت و نیز خواستار معافیت خود و اعضای خانواده‌اش از پرداخت خراج بود. جالب آن است که احنف خواسته‌های او را پذیرفت. شرایط او فقط کمک متقابل نظامی در برابر دشمنان هریک از دو طرف بود و جالب‌تر اینکه احنف در پایان نامه نوشته بود: «این نوشته‌ای از من باشد برای تو که بعد از من حجت تو باشد و بر تو و هیچ‌کس از خاندانت و خویشاوندانت خراج نباشد اگر مسلمان شدی و پیرو رسول خدا، پیش مسلمانان مقرری و منزلت و روزی داری و برادر آنان می‌شوی. ذمه من و ذمه پدرم و ذمه مسلمانان و ذمه پدرانشان در گرو این پیمان است.» (طبری، ج ۳، ص ۳۵۶)

در سیستان نیز در مفاد قراردادها از جزیه‌دادن و گرفتن سخنی به‌میان نمی‌آید. آنچه مطرح شده، غنایم جنگی است که در مقابل پذیرش صلح دریافت می‌شد.

مرزبان زرننگ «هزار برده و با هریک هزار جامی زرین بداد.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۲۷۰) و پس از فتح مجدد در پی شورش مردم زرننگ، مرزبان مجبور شد بر مبلغ غرامت جنگی و هدایا بیفزاید. «دو هزار هزار درهم و دو هزار برده داد.» (همان، ص ۲۷۱). مردم داور صلح کردند و به هر مسلمان که حدود هشت هزار تن بودند، هر کدام چهار هزار درهم رسید (همان، ص ۲۷۲) مسلماً قدرت نظامی مسلمانان توان پیروزی قطعی و تسلط بر سیستان را نداشت و به صلح اجباری و دریافت غنایم و هدایا کفایت می کرد.

**دوره امویان:** گزارش های این دوره از فتوحات، از طرفی نشان از ضعف سپاه اسلام در مقابل مردم مرزهای شرقی ایران و ترکان آن سوی مرزها دارد و از سوی دیگر، مبین اهداف و رفتار غیراسلامی آنان در ارتباط با مردم آن مناطق است. بدین ترتیب، مسلماً در قراردادهای منعقد شده نیز موازین اسلامی رعایت نشده است.

امویان به مناطق فتح شده مثل باغ و بوستان خویش نگاه می کردند و خود را محق می دانستند از آن هر طور که می خواهند بهره گیرند. از نظر معاویه، ولایات مفتوحه طعمه هایی تلقی می شد که خلیفه بدان وسیله می توانست اشخاص متنفذ را جلب و استمالت کند و حق السکوتی بود که در مقابل اعمال خلاف خود، از جمله جانشینی یزید، آن را به مدعیان خلافت عرضه کند. وی سعید بن عثمان را به همین منظور به خراسان فرستاد. سعید بن عثمان، پس از فتح بخارا و سمرقند، به مدینه رفت و استعفا کرد؛ زیرا مال بسیار به دست آورده بود و نمی خواست در سفر بماند (ابن اعثم، ۱۳۸۰: ۷۸۵). گاه خلفای اموی برای جلب همکاری افراد قریش، مناطق مفتوحه را به آنان پاداش می دادند یا وعده می کردند. یزید برای جنگ با امام حسین (ع) وعده حکومت ری را به عمر بن سعد داده بود. عبدالملک بن مروان نیز رؤسای عرب عراق را دعوت کرد و وعده داد در صورت جنگ با مصعب بن زبیر وعده حکومت فتوحات به آنان تعلق گیرد.

در دوره امویان، بیشتر فعالیت در زمینه فتوحات در ماوراءالنهر و سغد و کابل انجام می‌شد. سمرقند از جمله شهرهای مهم بود که مورد نظر امویان قرار داشت. سعید بن عثمان در زمان خلافت معاویه برای رسیدن به سمرقند از کمک‌های حاکم بخارا سود جست و برای پایبندی او به عهد، گروگان گرفت. «بیست پسر از پسران ملک بخارا به گروگان بستد. ختک خاتون او را از انواع تحف و هدایا فرستاد و قلاوه زنان راهنمای جلد داد.» (همان، ص ۷۸۳). ولی سعید در جنگ سمرقند تاب مقاومت نیاورد و صلح کرد. اهل شهر پذیرفتند «دروازه شهر باز کنند تا سعید از یک دروازه در آید و از دروازه دیگر بیرون رود. اهل شهر مال مصالحه بدادند.» (همان، ص ۷۸۴).

بلاذری اضافه می‌کند: شرط کرد «چند تن از بزرگ‌زادگان شهر را به رسم گروگان نزد وی فرستند.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۲۹۶). این شرایط فقط به گونه‌ای نمادین نشان‌دهنده فتح شهر بود. چون سعید به طرف بخارا بازگشت، ملکه بخارا کس فرستاد که «ما به قول خویش وفا کردیم تو نیز وفا کن و پسران ملوک بخارا را که به گرو داده‌ایم مرخصی فرمای. سعید ابا نمود و آن شاهزادگان باز نداد.» از بلخ بگذشت و به مرو رفت (ابن‌اعثم، ۱۳۸۰: ۷۸۴) و از آنجا رهسپار مدینه شد. گروگان‌ها را در مدینه «به کشاورزی مشغولشان کردند. ایشان به غایت تنگدل شدند و گفتند این مرد را چه خواری ماند که با ما نکرد و ما را به بندگی گرفت و کار سخت می‌فرماید. چون در استخفاف خواهیم هلاک شدن، باری به فایده هلاک شویم. به سرای سعید اندر آمدند و درها بر بستند و سعید را بکشتند و خویش را نیز به کشتن دادند.» (نرخعی، ۱۳۱۷، ص ۴۹)

در خلافت معاویه حاصل جنگ با سیستان، کابل، سند، ترکان و خوارزم جز غنایم و برده نبود. سپاهی که به مرزهای هند رفته بود، غنایم بسیار، از جمله اسبانی قیقانی، سلاح پوستی و ظروف طلا و نقره با خود آورد که به معاویه هدیه شد (همان،

## تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان ۱۰۱

ص ۳۲۷؛ طبری، ۱۳۵۸ هـ/ ۱۹۳۹ م: ج ۴، ص ۱۸۷-۱۸۶). مردم شهرهای مفتوحه، برای آزادی خود و خانواده خود تقبل پرداخت فدیة می کردند. مسلمانان برای دریافت فدیة گروگان می گرفتند و تا تصفیه، گروگانها را نگاه می داشتند. (همان، ص ۳۶۲ و ج ۵، ص ۱۶۰ و ج ۵، ص ۲۲۹)

آنان گروه گروه می گریختند. با فتح شهر بروخره در کرمان، در دوره معاویه «گروهی بسیار از اهالی از شهر خویش کوچ کردند» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۲۶۴) و به قفص رفتند. سپاه اموی در قفص نیز با آنان جنگید و شکستشان داد و «گروهی عظیم بر کشتیها نشستند و راه گریز در پیش گرفتند. قومی به مکران شدند و قومی به سیستان». (همان، ص ۲۶۵)

سپاه امویان توان نظامی کافی برای پیشرفت در سیستان و کابل نداشت. در تاریخ سیستان نقل می شود: زیاد، عبیدالله بن ابی بکره را به سیستان فرستاد و به او گفت: «شاپور همه هربدان را بکش و آتشهای گبرکان را برفکن». ولی دهقانان با استناد به رفتار پیامبر و خلفای راشدین با مغلوبان اهل کتاب، این کار را خلاف شریعت اسلام دانستند و مانع شدند. (تاریخ سیستان، ص ۹۳)

عبیدالله بن ابی بکره در کابل نه تنها مجبور شد مالی به رتبیل بدهد تا بتواند از حصار آنان خارج شود (طبری، ج ۸، ص ۳۶۷۲)، بلکه با تقاضای رتبیل در مورد کاهش مال المصالحة موافقت کرد. «سرانجام بر هزار هزار درهم» توافق کردند. (بلاذری، ص ۲۷۵) عبیدالله در جنگ با مردم رخیج نیز مجبور به سازش شد. «بدان شرط که پانصد هزار درهم بستاند و سه فرزند خود، نهار، حجاج و ابوبکره را به رسم گروگان نزد ایشان فرستد و نیز پیمان نامه نویسد که تا امارت آن دیار دارد با ایشان جنگ نکند». (همان، ص ۲۷۷)

مشکل مردم کابل و پیمان شکنی آنان، به اسارت گرفتن مسلمانان، همچنان دغدغه فکری امویان بود. یک بار فرمانروای مسلمانان به اسارت گرفته شد. حاکم خراسان «جان او را به پانصد هزار درهم باز خرید». (همان، ص ۲۷۵). در زمان

عبدالملک نیز فرزند امیه بن عبدالله، حاکم خراسان، در جبهه کابل مجبور به پذیرش صلح با شرایط رتبیل شد. رتبیل گفته بود: «باید که سیصد هزار درهم به صلح بستانی و آن را در نامه‌ای نوشته به ما دهی و نیز تا هر زمان که ولایت سیستان داری بر شهرهای ما نتازی و خانه‌ها را به آتش نسوزی و ویران نکنی.» (همان، ص ۲۷۷)

قرارداد رتبیل با حجاج نیز چنین مضمونی داشت: «مدت هفت سال یا به قولی، نه سال، با وی جنگ نکند و پس از آن مدت، رتبیل هر سال به مقدار هزار درهم متاع به وی دهد.» (همان، ص ۲۷۸) و چون قتیبه بن مسلم، حاکم خراسان، خواست مال المصالحه را به نقد دریافت کند، رتبیل کس فرستاد که «ما دست از اطاعت برنداشته‌ایم، شما خود به پرداختن متاع پیمان بسته‌اید چرا ظلم روا می‌دارید؟ قتیبه سپاهیان را گفت: «آن متاع را از ایشان بپذیرید که این مرزها ناحیتی شوم است.» (همانجا) بلاذری در ادامه خبر می‌دهد که رتبیل بعدها مقدار آن متاع را نیز کم کرد، به طوری که «در زمان یزید بن عبدالملک از گزاردن خراج به عمال خلیفه سر باز زد. او به عمال بنو امیه و ابو مسلم چیزی باج نداد.» (همان، ص ۲۷۹)

در مناطق دیگر نیز سپاه مسلمانان برتری نداشت. میان قتیبه و شاه جوزجانان صلح برقرار شد و گروگان‌هایی مبادله شد، ولی پیمان شکنی شاه جوزجانان به کشتار گروگان‌ها از هر دو طرف انجامید. (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م: ج ۵، ص ۲۴۰)

در جنگ با سغد، اقبال قتیبه بلند بود. صلح او امتیازاتی برای مسلمانان به همراه داشت و موجب اسلام آوردن مردم سمرقند شد. صلح او با اهل سغد به: «صد هزار سر و آتشکده‌ها و زیور بتان بود... بتان را آوردند و زیور آنها را برداشتند و بتان را پیش وی نهادند که چون جمع شد مانند قصری بزرگ بود. پس دستور داد تا آنها را بسوزانند.» (همان، ص ۲۵۱). بلاذری به دنبال این حادثه، از اسلام آوردن مردم سغد خبر می‌دهد: «عجمان می‌گفتند در این بتکده‌ها بت‌هایی است که هر کس آنها را زیور دارد هلاک شود و چون قتیبه به دست خویش آنها را بسوزاند خلقی از ایشان اسلام

### تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان ۱۰۳

آوردند.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۰۹). از شهرهای دیگر سغد نیز بت‌های زرین و مال بسیار به چنگ مسلمانان آمد.

رفتار قتیبه با غیر مسلمانان همراه با توهین و اهانت به آنان بود. قتیبه برادرش را بر سمرقند گماشته و گفته بود: «اجازه نده مشرکی از یکی از درهای سمرقند داخل شود مگر آنکه مهر به دستش بخورد و اگر پیش از آنکه خارج شود، گل مهر خشکیده باشد، او را بکش و اگر شب در را بستی و کسی از آنها را داخل شهر یافتی، او را بکش.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م. ج ۹، ص ۳۸۶۵) او کسی را نیز به کاشغر فرستاده بود «تا اسیرانی گرفت و به گردنشان مهر نهاد.» (همان، ص ۲۶۹)

با وجود همه قدرت‌نمایی‌های حجاج و قتیبه، منابع تاریخی خبر از کاهش خراج در این دوره می‌دهند. بلاذری می‌نویسد: از عمر بن عبدالعزیز روایت شده است: «خراج سواد به روزگار عمر صد هزار هزار درهم بوده است، لکن در زمان حجاج به چهل هزار هزار درهم تقلیل یافت.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۷۳) و علت آن را آتش‌سوزی در دیوان خراج می‌داند که اسناد سوخته و این خود علتی شد بر آنکه بعضی از افراد و گروه‌ها سعی کرده‌اند تعهدات مالی خود به حکومت بنی‌امیه را کم کنند و شاید آتش‌سوزی دیوان به عمد صورت گرفته باشد. بلاذری پس از گزارش حادثه آتش‌سوزی، از تغییراتی که در تصاحب زمین‌ها و خراج پیش آمده، سخن گفته است (همان، ص ۷۵)؛ ولی مسعودی، علت آن را عملکرد تخریب‌گونه حجاج به‌شمار می‌آورد و می‌نویسد: «وقتی حجاج به حکومت عراق رسید، خراج آنجا یکصد هزار هزار درم بود و با خشونت و بدرفتاری وی همچنان ویران شد تا خراج آن به بیست و پنج هزار هزار درم رسید.» (مسعودی، ۱۳۴۹: ۲۹۷)

حجاج و قتیبه هرگاه در جبهه‌های جنگ توان بیشتری داشتند، از اسکان عرب‌ها در شهرهای فتح‌شده پیروی می‌کردند. وقتی حجاج عبدالرحمان بن محمد بن اشعث را به جنگ رتبیل اعزام کرد، برایش نوشت: «به مسلمانانی که همراه تو هستند بگو تا

زراعت کنند و اقامت گیرند آنجا خانه آنهاست تا خدا ظفرشان دهد.» (همان، ج ۵، ص ۱۴۶) البته، خواسته حجاج به علت مخالفت عبدالرحمان عملی نشد. قتیبه پس از فتح سمرقند «جمعی از مسلمانان را در آن جای منزل داد.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۰۹)

نرشخی نیز از اسکان عرب‌ها در میان اهل بخارا، در زمان قتیبه بن مسلم خبر می‌دهد. او به اهل بخارا گفته بود: «یک نیمه از خانه‌های خویش به عرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان باخبر باشند تا بضرورت مسلمان باشند.» (نرشخی، ۱۳۱۷: ۵۷)

در زمان خلافت عمر دوم، مردم سمرقند به او شکایت بردند که به حيله بی‌خانمان شده‌اند. عمر دستور رسیدگی داد. داوری انتخاب شد که رأی داد «سپاهی از ایشان با سپاهی متساوی آن از مسلمانان به هم برآیند. اگر پیروز شدند، مسلمانان را اخراج کنند. مردم سمرقند مانند ایشان را به جنگ ترجیح دادند و مسلمانان در میان آنان مقیم شدند.» (همان). قتیبه، مسلمانان را در سرزمین ماوراءالنهر، فرغانه و چاچ نیز مسکن داده بود. و محمدبن قاسم پس از فتح شهرهایی در هند «مسلمین را در آن شهر خانه‌ها و سراها نهاد و مسجدی بنا کرد و چهار هزار تن از مسلمین را در آن شهر مسکن داد.» (همان، ص ۳۳۲) و پس از فتح گرگان در زمان سلیمان بن عبدالملک، عبدالله بن معمر یشکری و همراهانش خانه‌های بلاد گرگان را تصرف کردند. (همان، ص ۱۸۶)

جنگ با ترکان، در دوره خلافت سلیمان بن عبدالملک، به فرماندهی یزیدبن مهلب، حاکم خراسان، ادامه داشت. مرزبان بادغیس با یزیدبن مهلب صلح کرد که «خزاینی را که در قلعه است بدهد و با زن و فرزند خویش از آنجا برود.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ/ ۱۹۳۹ م: ج ۵، ص ۱۸۶). مردم بادغیس با او صلح کردند به شرط آنکه وارد بادغیس نشود. (همان، ص ۲۱۸)

حاکم دهستان نیز چون در محاصره قرار گرفت، «پیکی به نزدیک او فرستاد و بر

## تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان ۱۰۵

جان و مال و خانواده خویش امان خواست و پذیرفت که شهر و اهل آن را با هر چه در آن است به وی سپارد. یزید با وی صلح نمود.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۱۸۴)

مردم گرگان در دوره معاویه با مسلمانان صلح کرده بودند. طبری می‌نویسد: آنان «گاهی صد هزار می‌آوردند و می‌گفتند: این مال‌الصلح ماست و گاهی دویست هزار می‌آوردند و گاهی سیصد هزار و گاهی هیچ نمی‌دادند.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م.: ج ۵، ص ۲۹۶). به گفته ابن‌اسفندیار، اسپهبد طبرستان، حجاج را در تعقیب و جنگ خوارج کمک کرده بود و در مقابل از او خواسته بود «تعرض ولایت من نکنی.» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ج ۱، ص ۱۶۱)

در زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک، یزید بن مهلب با اسپهبد طبرستان صلح کرد: «به هفتصد هزار درم و چهارصد هزار نقد و دویست هزار و چهارصد خر با بار زعفران و چهار صد مرد که بر سر هر کدام کلاهی بود و بر هر کلاه عبایی و جامی از نقره و یک قواره حریر و چنان بود که قبل از آن بر دویست هزار درم صلح کرده بودند.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م.: ج ۵، ص ۲۹۵). آنان بر سر وزن درهم‌هایی که صلح کرده بودند، دچار مشکل شدند. اسپهبد گفت: «از آن درهم‌ها پردازم که وزن هر ده عدد از آنها شش مثقال باشد. یزید گفت: نه! ما را از آن درهم‌ها باید که هر ده عدد آنها هفت مثقال بود. اما مرزبان نپذیرفت.» حیان بن نبطی که واسطه صلح بود تقبل کرد که مابه‌التفاوت را پردازد. با وجود این، پرداخت خراج از طبرستان نظم نداشت، تا اینکه در زمان خلافت مروان بن محمد بن مروان بن محمد، اهل طبرستان شوریدند و پیمان شکستند. (بلاذری، ۱۳۴۶: ۱۸۸-۱۸۶)

سیاست عمر بن عبدالعزیز در ارتباط با مردم غیرمسلمان به آموزه‌های اسلامی نزدیک‌تر بود. او از کسانی که در خراسان اسلام آورده بودند، خراج نگرفت و آنان را وظیفه‌ای مقرر فرمود. (همان، ص ۳۱۶)

طبری گزارش می‌کند که عمر دوم به عامل خراسان گفته بود: «بنگر هر که در قلمرو تو سوی قبله نماز می‌برد جزیه از او بردار.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م.: ج ۵،

ص ۳۱۴). او به شاهان هند نیز نامه نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد و شرط کرد که «اسلام آورند و اطاعت کنند تا وی پادشاهی آن دیار به ایشان باز دهد و در حق و وظیفه با مسلمانان برابر شوند.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۳۸)

در دوره بعد از عمر بن عبدالعزیز، اسلام آوردن ایرانیان مانع از پرداخت جزیه نمی شد. جزیه همچنان بر ایرانیان نومسلمان باقی بود؛ زیرا در غیر این صورت، امور مالی حکام خراسان دچار مشکل می شد. در واقع آنان مصالح شخصی و حکومتی و حفظ مقام را به دستورات قرآن و سنت ترجیح دادند.

از مفاد قراردادهای دوره هشام بن عبدالملک با سغدیان، موضع ضعف امویان در مقابل ترکان آشکار می شود. که زنان و فرزندان عربها در اسارت سغدیان بوده اند و آنان از پرداخت خراج خودداری می کرده اند و مسلمانان را غافلگیرانه به قتل می رساندند. (طبری، ج ۵، ص ۳۶۳)

تلاش بعضی از حکام خراسان از جمله نصر بن سیار برای بهبود اوضاع نتیجه ای نداشت. او در صدد اصلاح امور مالی برآمد. «خراج را طبقه بندی کرد، سپس مفاد قراردادهای صلح را اجرا کرد» (همان، ج ۵، ص ۴۹۳)؛ ولی اعمال تبعیض آشکار نسبت به مسلمانان عرب و عجم و عدم رعایت حقوق غیرمسلمانان و نومسلمانان ایرانی مانع از بهبود اوضاع و برقراری روابط مسالمت آمیز شد.

ضعف قوای نظامی عربها در اواخر حکومت بنی امیه کاملاً آشکار شده بود. مردم چاق خواسته های خود را که قبلاً مورد قبول قرار نمی گرفت، توانستند تحمیل کنند. از جمله «اینکه کسی را که مسلمان بوده و از اسلام برگشته بود عقوبت نکنند و در مورد قرض کسی از آنها بازخواست نکنند و تعهدنامه بیت المال را از آنها مطالبه نکنند و اسیران مسلمان را جز به حکم قاضی و شهادت عادلان از آنها مطالبه نکنند.» (همان، ص ۵۰۸)

اوضاع آشفته ای را که امویان با نام حکومت اسلامی و با رفتاری غیراسلامی در ایران ایجاد کرده بودند، علاقه و اعتماد مردم را نسبت به آنان سلب کرده بود. این

## تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان ۱۰۷

رفتار، واکنش‌های مردمی را به دنبال داشت؛ ارتداد گروهی از نومسلمانان از آن جمله است. طبری می‌نویسد: چون «از نو مسلمانان ضعیف، جزیه گرفتند، پس مردم سغد و بخارا کافر شدند.» (همان، ص ۳۹۹). جنبش‌های اجتماعی پراکنده مردمی از دیگر واکنش‌هایی بود که علیه عملکرد حکام خراسان روی می‌داد که بیشتر مواقع به وسیله مسلمانان عرب واقعی و پایبند به اصول اسلامی حمایت و هدایت می‌شد. مقاومت مردم سغد در مقابل دریافت جزیه از نومسلمانان از آن جمله است که گروهی از مسلمانان نیز به آنان کمک کردند. این جنبش به قیام فراگیری به رهبری حارث بن سریج انجامید که توانست پایه‌های حکومت امویان را در خراسان سست کند و به سقوط کشاند.

### نتیجه

آنچه مسلمانان را به سوی فتوحات هدایت کرد، در مرحله اول و نخستین قدم، جهان‌شمولی دین اسلام در جهت گسترش حاکمیت اسلام بود؛ به عبارت دیگر، نگاهی اعتقادی به فتوحات وجود داشت، ولی مسائل منطقه‌ای، اقتصادی و نظامی در مراحل بعد، شکلی فیزیکی به این فتوحات داد و با توجه به عوامل و عاملان جدید، فتوحات اسلامی به جنگ قدرت با اهداف اقتصادی تبدیل شد و تخریب، کشتار، ویرانگری، اسارت و تجاوز به حقوق طبیعی و انسانی لازمه و شاکله آن شد. علت اصلی این حذف موازین اسلامی و پیامدهای آن را باید در عاملان فتوحات و کسانی جست‌وجو کرد که سهم به‌سزایی در انعقاد قراردادها داشتند.

فرماندهان سپاه اسلام که نیروهای نظامی را هدایت می‌کردند و در بستن قراردادهای صلح اختیار کامل داشتند، مهم‌ترین نقش را در این زمینه ایفا کردند. برای رعایت آموزه‌های قرآنی و سنت پیامبر (ص) در سال‌های نخستین اسلامی سعی می‌شد از علما و فقهای اسلامی برای فرماندهی سپاه اسلام استفاده شود. با گذشت

زمان، به همراهی علما و فقها جهت مشورت دادن به فرماندهان اکتفا شد. ناگفته نماند که در شواهد تاریخی، از تخطی فرماندهان سپاه از دستورات خلفای راشدین و مشورت مشاوران فقیه خبر داده شده است.

بدین ترتیب، مواد قراردادهای که ابتدا مطابق با آموزه‌های قرآنی و سنت پیامبر(ص) با در نظر گرفتن حقوق طبیعی، انسانی و اسلامی بود، دستخوش تغییراتی شد. گاهی گزینه‌های جدید، منافع دوجانبه برای طرفین دربر داشت و به نوعی اعتبار و حیثیت انسانی در آن لحاظ شده بود. معافیت سپاهیان پارسی از پرداخت جزیه در ازای ارائه خدمات نظامی به مسلمانان و پذیرش اعتبار امان‌نامه‌هایی که از جانب مسلمانان - حتی اگر بنده‌ای مملوک بود - به مردم شهرها، از آن جمله است که در اغلب موارد موجب گرایش غیرمسلمانان به اسلام می‌شد.

به تدریج فرماندهان سپاه اسلام گزینه‌های جدیدی را به مفاد قراردادهای صلح افزودند که گاه هرگونه پشتوانه اسلامی و حتی انسانی بود. مهربانان بر گردن ایرانیان برای احتساب خراج، مجازات مرگ برای فرد ایرانی که مسلمانی را بزند، عقوبت به جرم ناسزاگویی به مسلمانان، گروگان‌گیری از مغلوبان برای ضمانت پرداخت خراج و غرامت جنگ، برخوردی ناعادلانه و غیرانسانی با مردم مغلوب بود. اسکان عرب‌ها در مناطق مفتوحه و وادار کردن مردم مغلوب به پذیرش آنان در منزل‌هایشان، از گزینه‌های جدید دیگری بود که ورود به حریم خصوصی و سلب آزادی و حقوق طبیعی انسان‌ها محسوب می‌شد.

در دوره امویان، امر مهم فتوحات و بستن قراردادهای صلح به حکام خراسان واگذار شد، بدون در نظر گرفتن ابعاد شخصیتی و اعتقادی آنان. امویان مناطق مفتوحه و حکومت آن را طعمه‌هایی تلقی می‌کردند که خلیفه برای جلب رأی صاحبان نفوذ و استمالت از آنان به عنوان حق سکوتی برای پیشبرد اهداف شخصی و ناحق خود به کار می‌گرفت. بدین ترتیب، حکام خراسان نیز فتوحات را همچون پاداش مالی

## تحلیلی بر قراردادهای صلح مسلمانان با ایرانیان ۱۰۹

در قبال همکاری با حکومت اموی می‌دانستند و سعی در افزودن یا حفظ آن داشتند. مسلم است که این امر به تدریج فتوحات اسلامی و مفاد قراردادهای منعقد شده را از مجرای اصلی اسلام دور کرد. قراردادهای صلح در این دوره، بیشتر شامل تعهدات مالی و مبادله اسرای دو طرف بود، به طوری که گرفتن جزیه و منافع مالی آن، به اسلام آوردن مردم مناطق مفتوحه ترجیح داده شد و حتی به جلوگیری از آن که هدف اصلی گسترش حاکمیت اسلامی بود، انجامید. این مهم با گرایش عرب‌ها به رفتارهای دوره جاهلی و اقبال به برتری نژاد عرب، سرانجام مردم ایران را به واکنش در مقابل حکومت امویان کشاند. آنها با حمایت و هدایت مسلمانان واقعی دست به شورش زدند که عواقب آن کمک به سقوط امویان بود.

### پی‌نوشت

۱. درمود مضمولان جزیه، متون تاریخی اشاراتی دارند. طبری می‌نویسد: در پیمان صلح خالد با مردم حیره، مضمولان جزیه، شامل «شاغلین و راهبانان و کشیشان به جز آنهایی که از کار افتاده» بودند. (طبری، ج ۲، ص ۵۶۷) و در جایی دیگر اشاره می‌کند که جزیه بر «کودک و زن بیماری که دستش از مال دنیا کوتاه است و عابد خلوت‌نشین که چیزی از مال دنیا ندارد» تعلق نمی‌گرفت (همان، ج ۳، ۲۳۵). ماوردی نیز در مورد مضمولان جزیه می‌گوید: «جزیه تنها بر مردان آزاد و عاقل واجب است و بر زن، کودک، دیوانه و برده از آن روی که وابسته و عائله محسوب می‌شوند واجب نیست.» (ماوردی، ۱۳۸۳: ۲۹۶) و مبلغ جزیه برای هر فرد مضمول، چهارده درهم تعیین می‌شد. بلاذری تأکید می‌کند: «از درهم‌ها که ده درهم آن برابر پنج مثقال بود.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۹-۴۸)

### کتابنامه

ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن کاتب. ۱۳۲۰. تاریخ طبرستان. ج ۱. تصحیح عباس اقبال، به اهتمام محمد رضائی. کتابخانه خاور.  
ابن اعثم، ابو محمد احمد بن علی اعثم کوفی، الفتوح. ۱۳۸۰. ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی،

## ۱۱۰ فرهنگ، ویژه تاریخ

- مصحح: غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن بلخی. ۱۳۴۳. *فارسانامه*. به کوشش علی نقی بهروزی. شیراز: اتحادیه مطبوعاتی فارس.
- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی. ۱۳۱۷. *تاریخ بیهقی*. تصحیح و تعلیقات احمد بهمینار، مقدمه محمد بن عبدالوهاب قزوینی. چاپخانه اسلامی.
- بلاذری، احمد بن یحیی. ۱۳۴۶. *فتوح البلدان*: بخش مربوط به ایران. ترجمه آذرتاش آذرنوش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- تاریخ سیستان*. تصحیح ملک الشعراء بهار. ۱۳۱۴. تهران: به همت محمد رمضان، خاور.
- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله. ۱۳۷۵. *تاریخ نیشابور*. ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری. مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
- طباطبایی، محمد حسین. ۱۳۶۳. *المیزان*. ترجمه محمد باقر موسوی همدانی. ج ۸، ۹، ۱۸، ۱۹. تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی - مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- طبری، ابی جعفر محمد بن جریر. ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م. *تاریخ الامم والملوک*. ج ۲-۵. قاهره: مطبعة الاستقامة.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود. ۱۳۴۷. *زین الاخبار*. مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب. ۱۳۸۳. *آیین حکمرانی*. ترجمه و تحقیق حسین صابری. تهران: علمی و فرهنگی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. ۱۳۴۹. *التنبیه والاشراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۴۷. *مروج الذهب*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۱. تهران: علمی و فرهنگی.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. ۱۳۱۷. *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی. تلخیص محمد بن زمر بن عمر. تصحیح مدرس رضوی. تهران: سنایی.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی). ۱۳۴۷. *تاریخ یعقوبی*. ترجمه محمد بن ابراهیم آیتی. ج ۱-۲. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.